

دکتر علی شریعتی، از نویسندگانی است که بخشهای در توجه نوشته ها و گفته های وی درباره روحانیت شیعه است. بویژه درباره نسبتی که این جریان، با جریان غرب برقرار کرده است. در نوع تاریخ نگاریهای پس از او، از وی به عنوان یک مصلح اجتماعی که دردهای جامعه خویش را بسیار پرشور و پردرد بیان می دارد، یاد شده است. چه این که، از مجموع آثار نوشتاری وی نیز برمی آید که او نیز به دنبال به حقیقت پیوستن چنین رسالتی بوده است.¹ آسیب شناسی و نقد نظام و سازمان روحانیت، از مهم ترین مواردی است که وی بدان همت نهاده است. واقعیت این است که قضاوت درباره دیدگاه نهایی شریعتی درباره روحانیت، امری بسیار دشوار است، هم چنانکه دسته بندی قضاوت روحانیت شیعه درباره وی نیز چندان ساده نیست. شاید با مسامحه بتوان سه نوع نگاه متفاوت از سوی روحانیت شیعه درباره شریعتی را شناسایی کرد که به صورت یک خط تاریخی دنبال شده است:

نگاه اول: این نگاه با اعتقاد به اشتباه های بسیار شریعتی در فکر و عمل، بر این باور است که شخصیت وی به گونه ای است که نمی توان در توصیف وی از واژه هایی مانند: خائن، خودباخته، غرب زده، جاسوس و همکار ساواک، بی دین و... استفاده کرد.

نگاه دوم: این نگاه، اشتباه های شریعتی را اساسی و ناشی از باورهای غلط و التقاطی وی دانسته و بر این باور است که انتشار کتابهای وی در سطح جامعه و برای عموم - بدون نقد و ارزیابی اساسی - اشتباه و مایه گمراهی جامعه است. نگاه سوم: این نگاه بر این باور است که اشتباه های شریعتی بر دو قسم است: قسم نخست، اشتباه های جزئی است که برای هر شخصی که به اندازه وی وارد بطن جامعه زمانه اش شده و گفته و نوشته باشد، ممکن است پیش آید و قسم دوم، اشتباه های اساسی است که توجه نداشتن بدانها و غفلت از نقدشان می تواند آغازگر انحرافی اساسی در جامعه شود. این نگاه، در اساس به نقد و ارزیابی اشتباه های قسم نخست پرداخته، اما نسبت به اشتباه های قسم دوم: تز اسلام منهای روحانیت، اعتقاد به خیانت علمای شیعه که در دربار حکومت صفوی و... به خدمت مشغول بوده اند و... بسیار حساس بوده و به جدّ به نقد و ارزیابی آنها پرداخته است.

در این نوشتار تلاش شده با ارائه دسته بندی و البته خلاصه کردن نگاه های متفاوت شریعتی در خصوص روحانیت، امکان قضاوت بهتر درباره آنها میسر گردد.

1. در دفاع از روحانیت

تحقیق و درنگ وافی در تمام نوشته های شریعتی، انسان را به این نتیجه می رساند که ستایشهای به نسبت درخور توجه شریعتی از روحانیت، به راحتی در برابر سیل نقدهای بی شمار، تند و گزنده و در بسیار جاها، آمیخته به غلو و زیاده روی، که البته وی از آن به (اختلاف سلیقه پسری با پدرش) یاد می کند²، رنگ می بازد. مواردی که شریعتی از روحانیت ستایش می کند عبارتند از:

1-1. استعمار ستیزی روحانیت: شریعتی بر این باور است نهاد روحانیت در تاریخ معاصر ایران، به عنوان مهم ترین پایگاه برای مبارزه با استبداد و استعمار است. او به این مسأله در جاهای گوناگون کتابهای خود اشاره کرده است. آن چه از مجموعه نوشته های شریعتی در این باره استفاده می شود در چند نکته خلاصه می گردد:

الف. پای هیچ یک از قراردادهای استعماری را روحانیت امضاء نکرده است:

(این یک مسأله ذوقی نیست که بگویید من آخوند دوست دارم، من آخوند دوست ندارم، این یک مسأله عینی و تاریخی است؛ باید سند نشان دهید و مدرک. تا آن جا که من می دانم، زیر تمام قراردادهای استعماری را کسانی که امضاء گذاشته اند، همگی از میان ما تحصیل کرده های دکتر و مهندس و لیسانسیه بوده اند و همین ما از فرنگ برگشته ها. یک آخوند، یک از نجف برگشته، اگر امضایش بود، من هم مثل شما اعلام می کنم که: آخوند دوست ندارم! اما از آن طرف، پیشاپیش هر نهضت ضد استعماری و هر جنبش انقلابی و مترقی، چهره یک یا چند آخوند را در این یک قرن می بینم. از سید جمال بگیر و میرزا حسن شیرازی و بشمار تا مشروطه و...)3

ممکن است گفته شود که املائی نانوشته غلط ندارد، این که پای هیچ قراردادی را روحانیت امضاء نکرده است، نمی تواند نکته مثبتی برای آنها باشد؛ زیرا روحانیت، در جایگاه امضاء کردن نبوده است. روحانیون، بیش تر، بیرون از دولت بوده و دارای پست حکومتی نبوده اند، تا امضاء کردن و نکردن قراردادهای حکومتی به آنان نسبت داده شود. به دیگر سخن، در حقیقت، این تنها روحانیت نبوده که امضای آنان پای قراردادها دیده نمی شود، بلکه پای هیچ کدام از این قراردادها را کاسبان، دهقانان، راننده ها و... هم امضاء نکرده اند.

چنین اشکالی شاید بتواند جواب مناسبی برای این جمله شریعتی که (پای هیچ کدام از قراردادهای استعماری را روحانیت امضاء نکرده است) باشد، اما واقعیت این است که جمله شریعتی دربردارنده همه حقیقت درباره نسبت میان روحانیت و استعمار نیست، بلکه جمله ای که می تواند تمامیت این نسبت را بیان کند این است که (هیچ قرارداد استعماری بسته نشده است که روحانیت از آن مطلع بوده باشد و علیه آن اعتراض و قیام نکرده باشد).

ب. آن دسته از روحانیونی که قلب ماهیت داده و به کشور خیانت کرده اند، قبل از خیانت، از جرگه روحانیت خارج - و بلکه اخراج - می شده و سپس خیانت می کرده اند:

(اگر یکی از میان این علما می خواسته خود را بفروشد و پای قراردادی استعماری را امضاء کند، اول عمامه و قبا و عبا را می کنده و ریش می تراشیده و فکل می بسته و یک سفری به فرنگ می رفته است و [او را] در رودخانه تایمز غسل تعمیدش می داده اند و بعد برمی گشته و (تصحیف حر) می شد و آلت فعل. و بالاخره به نام یک شخصیت متجدد و مترقی اروپایی مآب غیر مذهبی امضا می کرده است.)4

ج. فریاد و اعتراض روحانیت به غرب استعماری، محدود به استعمار اقتصادی صرف نبوده، بلکه شناخت روحانیت از غرب، ناظر به ماهیت آن بوده و شامل استعمار در همه زوایای آن: اقتصادی، فرهنگی، انسانی و... می شده است:

(این رهبران و متفکران اسلامی بودند که بیش از همه خودشان و همچنین با زبان معنوی و مذهبی خودشان، که با توده مردم و نسل خودشان (برخلاف روشنفکران فرنگی مآب امروز) تفاهم و تبادل فکری داشتند، اعلام خطر کردند که اروپاییان نیامدند که فقط غارت مس و طاس و نفت و پنبه و کتان کنند و منابع زیرزمینی و معادن گران بها را به یغما ببرند، بلکه در عین حال، همه منابع و ثروت انسانی و سرمایه فرهنگی و فضایل اخلاقی و ریشه های سنتی مذهب و معنی و شخصیت و تاریخ و هرچه موجودیت ملی ما را می سازد نیز، غارت می کنند و به لجن می کشند. اولین بار اینها بودند که در برابر امپریالیسم می ایستادند، برخلاف رهبران ملی نهضت های ضد استعماری، مبارزه ضد استعماری شان را تنها در بعد اقتصادی و سیاسی محدود نکردند، بلکه یک زیربنا و پشتیبان فکری و ایدئولوژی و معنوی هم داشتند و استعمار را در همه چهره هایش شناختند، بخصوص در پنهانی ترین و مهیب ترین جناح هجوم و نفوذش، یعنی جناح فکری و معنوی و اخلاقی و علمی یعنی فرهنگی اش، با او درگیر شدند. اینان با یک سلاح فرهنگ و فکر در برابر غرب ایستادند.)5

د. نظر به این که نهاد روحانیت (آخرین و تنهاترین سنگر) است که در برابر استعمار ایستاده است، دفاع همه جانبه از آن، حتی برای کسانی که معتقد به مذهب هم نیستند، لازم و بایسته است:

(همیشه قوی ترین، مؤمنانه ترین و منعبانه ترین دفاع از روحانیت راستین و مترقی از جامعه درست و اصیل اسلامی کرده ام و در این جا، حتی به خود شما هم گفته ام که دفاع، نگاهبانی و جانبداری از این جامعه علمی، نه تنها وظیفه هر مسلمان مؤمن است، بلکه از آن جا که آخرین و تنهاترین سنگر است که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب، ایستادگی می کند، وظیفه هر روشنفکر مسؤول است ولو معتقد به مذهب هم نباشد.)6

هـ. بسیاری مخالفتها با جریان روحانیت، بر اساس احساسات و بر پایه حرفهای غیر منطقی است:

(در سال 1339 در انجمن دانشجویان اروپا در فرانسه، جلسه ای تشکیل شده بود و در آن آقای، که مشهور است، سخنرانی می کرد. حضرت ایشان می فرمودند که: (من از اسلام خوشم نمی آید، هرچا آخوندی می بینم (اُقم) می گیرد، مذهب عامل استعمار بوده و ملاها هم در تاریخ ما همیشه واسطه استعمار بوده اند. اصلاً من از مذهب خوشم نمی آید). همان جا برخاستم و گفتم: جناب! تو مثل آن خانمهایی حرف می زنی که شکم اول شان برای شوهر جان شان ناز می کنند که مثلاً من از ترشی خوشم می آید، از شیرینی خوشم نمی آید، آن را خوش ندارم، دلم می خواهد نان لواش بمکم، شیرین پلو حالم را به هم می زند! تو از مذهب و ایدئولوژی هم آن جوری حرف می زنی. مگر دین، ویار است که تو از آن خویشت بیاید یا خویشت نیاید؟ برای ردّ و اثبات یک مذهب باید استدلال کرد، استدلال علمی و عقلی، نه ابراز احساسات شخصی.)⁷

وی، آن گاه، جریان روشنفکری را با این پرسش خود مورد خطاب قرار می دهد که:

(شما که می خواهید، این پایگاه فرهنگی ریشه دار را - که در عمق تاریخ ما و در اعماق وجدان جامعه ما ریشه دارد - برچینید، برای تکیه گاه فرهنگی و مردمی خود (به نام روشنفکر مسؤول)، در برابر استعمار فرهنگی چه پایگاهی را می خواهید جایش بگذارید؟ چند تا شعر فارسی که مدیحه معشوق [است] یا چند تا ترجمه های آشفته آثار فرهنگی را؟⁸ و در نهایت، وی، روشنفکران را متوجه یک مسأله جدّی می کند و آن، این که:

(قانون تجربه ها به دشمن هوشیارِ پرتجربه ای که از قدرت اسلام و اسلام بیدار فردا می هراسد، آموخته است که: (برای کوبیدن یک حقیقت، به آن خوب حمله مکن، از آن بد دفاع کن) این تجربه ای است که درباره اسلام و جامعه علمی اسلامی و بخصوص حوزه علمیه شیعه، بسیار تکرار شده است و حمله های رویارویی، نتیجه ای معکوس داشته است.)⁹

1-2. نظام آموزشی صحیح و مناسب روحانیت: از مواردی که شریعتی با واسطه روحانیت را می ستاید، مورد برتری نظام آموزشی حوزوی بر نظام آموزشی دانشگاهی است. وی فهرست متفاوت و زیادی را درباره مؤلفه های برتری نظام آموزشی بر نظام آموزشی ایران برمی شمارد که برخی از آنها عبارتند از:

(انتخاب رشته علمی، بر مبنای ارزش فکری، نه درآمد اقتصادی؛ احساس مسؤولیت اجتماعی، آمیخته با رشته تحصیلی از لحظه انتخاب؛ انتخاب آزاد استاد بر اساس لیاقت معلمی و ارزش علمی شخص وی؛ ضرورت حفظ چهره علمی و اخلاقی برای استاد؛ رابطه ارادت حال معلم و استاد؛ مدت تعلیم چند درجه ای؛ سنت مباحثه برای هر درس میان طلاب بعد از هر درس؛ آزادی حضور و عدم تقید به شرایط ظاهری و فرمالیسم پیچیده و خشک اداری در راه کسب علم؛ رایگان بودن تحصیل؛ آزادی مطلق تحصیل برای عموم مردم از هر سنتی و هر طبقه ای و با هر شرایطی؛ بورس و تأمین مسکن و امکانات تحصیل برای هر داوطلبی؛ قید لاینفک اخلاق با علم به طور طبیعی و در عین حال اجتناب ناپذیر؛ تماس دایمی با توده ها؛ تعهد رهبری فکری و هدایت اجتماعی مردم؛ پیوند ناگسستنی ایدئولوژی و علم؛ وجود یک فرهنگ عمومی و مشترک؛ جهت واحد و هماهنگی میان رشته های مختلف با وجود تخصص؛ نبودن فرم های ظاهری و قالبی در ارزیابی و ارزش یابی درجات شاگردی و استادی، (تصدیق، رتبه) و واگذاری آن به خود مردم و میزان لیاقت شخصی و ارزش و تکامل فکری و علمی استاد یا فارغ التحصیل در جامعه، به جای کارگزینی و مقررات ترفیع های اتوماتیک (مثل آلوبخارا که دم می کنند) پس از چهار سال، خود به خود، هر استادیاری تبدیل می شود به دانشیار و پس از پنج سال، هر دانشیار استحال می شود به استاد.)¹⁰

شاید یکی از مهم ترین برتریهای نظام آموزشی حوزوی بر نظام آموزشی دانشگاهی این باشد که در نظام آموزشی حوزوی این خود متون مورد مطالعه است که طلبه را به طور طبیعی به سوی مسجد و خدا دعوت می کند، به عبارت دیگر، دعوت به سوی دیانت از دل خود محتوای کتابهای حوزوی صورت می گیرد، اما در نظام آموزشی دانشگاهی، دعوت به سوی دین و خداوند تعالی، بیرون از محتوای متون درسی است و خود این علوم و متون دعوتی به دینی و دیانت ندارد.¹¹

3-1. پایگاه اجتماعی روحانیت: شریعتی معتقد است که علمای شیعه از بالاترین پایگاه اجتماعی در میان توده های مردم برخوردارند. از نظر وی، آنان:

(با همه علوی که از نظر پیمودن مدارج علمی و فکری داشتند، در میان توده زندگی می کردند و به سادگی و بسیار طبیعی

در روستاها با دهقانان و در شهرها با عقب مانده ترین و محروم ترین قشرهای اقتصادی و فرهنگی و ذهنی توده پیوند برقرار می کردند.)

وی، علت اساسی این موقعیت ویژه را این می داند که آنان:

(همواره مشعلدار قیام علیه ظلم و پاسدار جنبش عدالت خواهی و آزادی اجتماعی و فکری و رهبری علم و تقوی و مبارزه مستمّر علیه نظامهای استبدادی و اشرافی خلافت و حکومتهای دست نشانده یا وارث خلافت ظلم و غضب بوده اند). توده های مردم در همه بحرانها، نهضتها و قیامها علیه دستگاه ظالم، آنها را در کنار خود و از خود می دیدند از همین رو به صداقت آنان و به پاکی راه آنان ایمان داشتند.

شریعتی علت اساسی داد و ستد دو سویه میان توده های مردم و علما را در تکیه علما از نظر اقتصادی و اجتماعی به مردم و نه حکومت می داند. 12 به لحاظ اقتصادی، مردم ناگزیر از پرداخت خمس و زکات و دیگر وجوهات شرعیه بودند و این امر آنان را در پیوند مستقیم با علما قرار می داد و از سوی دیگر، به لحاظ اجتماعی نیز، علما از متن مردم برخاسته بودند و بزرگی آنان معلول انتخاب خود مردم - نه معرفی حکومت داخلی و یا دست نشانده حکومت خارجی - بوده است.

شریعتی چنان مسحور جایگاه بالا و ویژه علمای شیعه در میان توده های مردم می شود که شاید بتوان گفت یکی از مهم ترین و بهترین متن های ادبی خود را در توصیف این پیوند می نویسد:

(تنها پایگاهی که به هر حال قدرت اعجازگر ایمان مردم را در اختیار دارد و بر روی ذخایر بی پایان انرژی و سوخت نشسته است و وارث تاریخی سراپا زایش و خیزش است و حامل فرهنگی قوی و غنی که ریشه در جان توده دارد و از سرچشمه سرشار و زلالی آب می خورد که از دل زمین و سینه خاک خویش می جوشد و به نهادها و ارزشهایی تعصب می ورزد که قابل معامله نیست و برج و بارویی از اصالت و استقلال و تعصب، بر گرد موجودیت انسانی و ماهیت فرهنگی این ملت افراشته است که بازدارنده و تسخیرناپذیر است و در خاموش ترین ایامش ناگاه خفته ای از این اصحاب افسوس بیدار می شود و از کف حجره ای بیرون می پرد و ابوذروار بر سر قدرت فریاد می زند و اسرافیل وار در صور قرآن می دمد و گورها را برمی شوراند و امنیت سپاه قبرستان را برمی آشوبد و محشر قیامتی برپا می کند، [پایگاه روحانیت شیعه است]. 13)

4-1- استقلال روحانیت: یکی از ویژگیهای بارز و مثبت روحانیت شیعه، استقلال آن از حکومتهاست و به تعبیر شریعتی حتی (نسبت به مذاهب دیگر، مستقل ترین گروه رسمی مذهبی است). همین استقلال وی باعث شده تا تنها جریان فرهنگی باشد که در برابر یورش فرهنگ غربی، بیش ترین ایستادگی را از خود نشان داده است: (تنها جایی که درش به روی هجوم مصرف غربی و ایدئولوژی غربی و فرهنگ غربی بسته است و حصار دارد، همین جاست). 14)

شریعتی علت استقلال علمای شیعه نسبت به سایر علمای مذاهب دیگر را در ناوابستگی آنان به حکومتها 15 و تکیه آنان بر توده های مردم می داند:

(فقه اهل سنت، چون به حکومتها وابسته بوده، طبیعتاً، مدافع طبقه حاکم شده است، اما فقه شیعه چنین نیست. شیعه چون همیشه در برابر حکومتهای اسلام رسمی جبهه گیری داشته و از قید و بندهای سیاسی و دولتی زمان آزاد بوده، فقهش حامی حقوق مردم شده و هماهنگ با جبهه سیاسی اش، با نظام اقتصادی و طبقه اجتماعی که رژیم حاکم را می ساخته و خلافت یا سلطنت مظهر آن بوده اند، جبهه ضداشرافی و ضد طبقاتی دارد. 16)

البته غیر دولتی بودن روحانیت، از جهات دیگر باعث ضعف اقتصادی آنان - در حد فقر شدید - شده است تا جایی که شریعتی از آنان تحت عنوان پرولتر فکری نام می برد:

(در کتاب انتظار، طلبه را به نقل از ونسان مونتی، (پرولتر فکری) خوانده ام. این مجاهدان پاکباز راه علم و ایمان که با پولی که از مخارج یک مرغ آمریکایی کم تر است، جوانی را فدای آموزش علم دین می کنند و در زمانی که هر دانشجو، رشته تحصیلی اش را بر اساس درآمد آینده اش انتخاب می کند، وی رشته ای را برگزیده است که دوران طلبگی اش این چنین به زهدی باورنکردنی می گذرد و پس از فراغ از تحصیل، کوچک ترین تضمینی برای تأمین زندگی اش وجود ندارد! و یکی

از امتیازات معمولی دانشجویی نیز شامل حالش نیست و با این همه، می بینیم که چه وفادارند و پر ایمان و صبور در این راه گام برمی دارند.)¹⁷

ایمان شریعتی به استقلال روحانیت و کارآمدی چنین استقلالی برای رهایی توده های مردم از یوق استبداد و استعمار آن چنان زیاد است که می نویسد:

(در یک کنفرانس عمومی دانشجویی در حسینیه ارشاد، خطاب به دانشجویان گفتم که من، برای آینده این نهضت فکری، برای بیداری مردم و احیای روح حقیقی اسلام و برانگیختن روح معترض و عدالت خواه شیعه علوی و رستگاری جامعه، به طلاب، بیش تر از شما امید بسته ام؛ چون عمر روشنفکری شما کوتاه است و چهار تا هفت سال بیش تر نیست و فردا که تصدیق گرفتید و جذب زندگی شدید، بی درنگ در طبقه بورژوا قرار می گیرد و خیالاتش از سرتان می پرد، اما این طلبه است که عمر مسؤولیت اجتماعی اش با عمر حیاتش یکی است و تا مرگ، مسؤول افکار مردم و سرنوشت مردم می ماند؛ اگر طلبه بیدار شود، و طلبه بیدار شده است.)¹⁸

5-1. روحیه ضد استعماری روحانیت: یکی دیگر از ویژگیهای مثبت روحانیت شیعه از نظر شریعتی، روحیه ضد استعماری آنان است. شریعتی معتقد است که برخلاف فساد و ذلت پذیری حاکمان کشورهای اسلامی که بیش تر باعث شده بود تا در خدمت قدرتهای استعماری نوین قرار گیرند، (علمای پاکباز و توده های وفادار) در برابر آنان اعتراض کرده و ایستادند تا جایی که از مصر گرفته تا الجزایر و مراکش و هند و چین و... همه جا صحنه پیکار شده است:

(در یک کلمه، آن چه نمی توان تردید کرد این است که اسلام در عصر ما رنسانس خویش را با سید جمال آغاز کرد و این کار کوچک نیست، که به تعبیری همه چیز است.)¹⁹

از نظر شریعتی نهضت بیدارگرانه ضد استعماری روحانیت، در دو زمینه آغازگر حرکتی بزرگ بوده است: یکی در زمینه سیاسی که مهم ترین آثار آن (بیداری روح های خواب گرفته) و (روشنایی اندیشه های تاریک) و نیز (شناساندن چهره های استعمارگر به ملت های مسلمان) بوده است و دیگری در وجهه علمی که سید جمال و شاگردانش، بویژه عبده آغازگر راه آن بوده اند. این دو، بزرگ ترین گامها را در راه عقلی کردن بینش مذهبی و حتی علمی کردن کلام و تفسیر و احکام اسلامی برداشتند.²⁰

شریعتی از روشنفکران زمان خود انتظار دارد که:

(لااقل به اجمال، نهضتهای مترقی و بیدارکننده ای که در جامعه های اسلامی در برابر غرب و حيله های غرب و عمال غربی ایستادگی کردند، بررسی کنند و ببینند چه نهضتی در برابر این (تجدد بازی) - که بازاریابی و مصرف کننده سازی در جامعه ها برای استعمار بود و به اشاره استعمار و به دست متجددان بومی، که خود را به غلط روشنفکر و مترقی نام کرده بودند، علم شد - مقاومت کردند؟)

خود شریعتی به روشنی نظر خود را این گونه بیان می کند:

(در صدر همه نهضتهایی که در برابر هجوم فرهنگی و حتی سیاسی و اقتصادی استعمار غربی عکس العمل ایجاد کرد و به پای خیزید و رستاخیز به وجود آورد، چهره های علمای مترقی و شجاع و آگاه اسلامی را می بینید. من به شبه روشنفکرانی که درباره مذهب اسلام و علمای اسلامی همان قضاوتهای صادراتی اروپاییها را درباره قرون وسطای مسیحیت و کلیسای کاتولیک تکرار می کنند، کاری ندارم، آنها که قضاوتهای شان کار خودشان و صادر شده از اندیشه مستقل و تحقیق و شناخت مستقیم خودشان است، می دانند که نقش علمای مذهبی، مسجد و بازار در نهضتها و انقلابات سیاسی صد سال اخیر چه بوده است.)²¹

آن چه گذشت، شمه و برگزیده ای از دیدگاه های شریعتی نسبت به ویژگیهای مثبت روحانیت شیعه بود که در مجموع می توان گفت که شریعتی روحانیت را جریانی می داند که آرمانها و آمالش تنها در این جریان می تواند قابل تحقق باشد. و از همین روست که می نویسد:

(بزرگ ترین امیدم به همین حوزه های علمی است.)²²

از سوی دیگر، موارد نقد و آسیب شناسی شریعتی از روحانیت نیز درخور توجه و بسیار زیاد است که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

2. در نقد روحانیت

2.1. درهم آمیختن مفاهیم: از نظر شریعتی، در باب واژه هایی که جریان روحانیت را توصیف می کنند، درهم آمیختگی آشکار و ناپسندی صورت گرفته است. این درآمیختگی به گونه ای است که سبب شده تا در طول تاریخ و گذشت زمان، این جریان از رسالت اصلی و اساسی خود بازماند و یا به کارهای حاشیه ای و جزئی و یا به بخشی از کارهای اساسی خود بپردازد. برخی از این موارد درهم آمیختگی واژه ای که شریعتی نام می برد، عبارتند از: روحانی - عالم دینی، طبقه رسمی - طبقه ضروری، سازمان رسمی، سازمان غیررسمی، فقیه - اسلام شناس و...

از نظر شریعتی، در اسلام، چیزی به نام (روحانی) نداریم، بلکه (عالم دینی) داریم و آن (کسی است که به روح، هدف، روابط و قوانین دین آشناست). چنین کسی، تنها (یک داننده بی تعهد و دارنده مشتی دانستنی و اطلاعات فنی - تخصصی نیست)، بلکه (علم، در دل او پرتوی از نور خدایی است). شریعتی میان (علم دانستنیها) و (علم نور) تفاوت قایل است. از نظر وی، (علم دانستنیها یک نوع قدرت و علم نور، یک نوع هدایت است). عالم دینی، دارنده علم نور می باشد، نه دارنده علم قدرت. رابطه چنین عالمی با مردم، (رابطه متخصص و غیر متخصص است نه مقدس و غیرمقدس، متبرک و غیر متبرک، روحانی و مادی، مرید و مراد).²³

روحانیون کسانی هستند که:

(وجهه مذهبی خود را از ایمان مذهبی خود برتر می شمارند و نام و نان را به خاطر حقیقت به خطر نمی افکنند و به تحریف حق و مسخ دین و زوال ایمان و قربانی شدن فرهنگ و شعور و جامعه و زندگی مردم، با سکوت خود رضا می دهند).²⁴

(روحانی، یک اصطلاح مسیحی هم تیپ برهمنان، مغان، کشیشان، مؤبدان، خاخام ها و رهبانان است که در عالم اسلام وارد شده است و آن، کسی است که تفسیر، فلسفه، تاریخ، فقه، اصول و کلام اسلامی را یاد ندارد، بلکه تنها کار ویژه وی، عوام فریبی و قداست وی است، آن هم قداستی بدون روح و شعور و آگاهی).²⁵

وی در جای دیگر می نویسد:

(آقا روحانی است، یعنی مصرفش چیست، متفکر اسلامی است؟ نه! عالم اسلامی است؟ نه! سخنران اسلامی است؟ نه! نویسنده یا مترجم اسلامی است؟ نه! پس چیست؟ ایشان یک پارچه نور است، مقدس است، شخصیت دینی است، آبروی دین است، وجودش توی این شهر مایه برکت است، نمی بینی چه صفایی دارد؟ روحانیت از چهره اش می بارد، وقتی چشم آدم به جمال مبارکش می افتد قلبش روشن می شود، اصلاً توی این دنیا مثل این که نیست، با این زندگی و این مردم مثل این که سرو کار ندارد، چیزهای دنیا را اصلاً نمی شناسد، این جور نورها باید توی این ظلمات دنیای سیاه ما باشند وگرنه سنگ روی سنگ بند نمی آید، به خاطر چند وجود نازنین مثل همین ها است که خدا آسمان را بالای سر ما و زمین را زیر پای ما نگه داشته و از عذاب ما در برابر این همه گناهان مان چشم پوشیده وگرنه باید زمین ما را مثل عاد و ثمود (کن فیکون) کند. او، آیت خدا است، حجت الاسلام است، از اولیاء الله است...²⁶ روحانی آن است که می گویم تنها رابطه شان با مردم دستی است برای گرفتن و دستی برای بوسیدن. روحانی ساختند که هم دست و همکار قلباش بود و نعلینش لنگه دیگر چکمه و هر دو، یک جفت کفش در پای شاه.²⁷ من، روحانیون را با علمای اسلامی یکی نمی گیرم، بلکه متضاد می بینم.²⁸ روحانی، هم مفهومش و هم مصداقش و حتی هم لفظش از فرنگ آمده است، همراه فُکُل و کراوات و...) ²⁹

شریعتی پس از این که منکر وجود روحانیت در اسلام می شود،³⁰ از سر مسامحه و از باب اشتراک در مقام تفاهم و تخاطب، این واژه را برای محصلان و مدرسان علوم دینی به کار می برد. از نظر وی، روحانیت یک طبقه رسمی نیست، به همین علت، از نظر اسلام، (آخوند³¹ رسمی، روحانیت رسمی، مبلّغ رسمی، مقلّد رسمی، مفسّر رسمی، جانشین رسمی، شفیع و واسطه رسمی وجود ندارد).³² وی معتقد است که روحانیت یک طبقه ضروری است؛ بدین معنی که از سویی، نه فراغت افراد به گونه ای است که همگان بتوانند با غور و تأمل در متون و نصوص دینی مستقیماً معارف دینی را خود استخراج کنند و نه امکان دسترسی به منبع اصلی دین - پیامبر و ائمه اطهار (ع) - فراهم است تا بدون صرف وقت با خیال راحت بتوان معارف دینی را کسب کرد و از سویی، با (دور شدن مسلمین از صدر اسلام و پیچیده شدن معارف و

توسعه فقه و ایجاد فرقه ها و مذاهب و اختلاط با عقاید و سنن انحرافی دیگر ملل و مذاهب و تخصصی شدن رشته های مختلف علمی و صنفی در جامعه های پیشرفته اسلامی، وجود کسانی که عمر را یکسره به کار شناخت و تحقیق در اسلام مشغول باشند ضرورت یافت. 33

شریعتی بر افرادی که روحانیت را یک نظام و سازمان اداری متشکل تلقی کرده و بر همین اساس - همچنان که درباره نظام روحانیت مسیحیت قضاوت کلی می کنند - درباره کلیت آن به قضاوت و ارزیابی می نشینند خرده می گیرد و می نویسد:

(در اسلام مانند مسیحیت، روحانیت یک سازمان اداری متشکل ندارد که بتوان درباره اش یک قضاوت عمومی کرد. در اسلام، علما برگزیدگان طبیعی توده و جامعه اند و هرکدام شخصیتی مستقل و بنابراین در اسلام از یک جامعه واحدی به نام (روحانیت) سخن گفتن و درباره آن قضاوت کردن سخت جاهلانه است، ولی با این که در میان آنان افراد منحط و حتی وابسته به استبداد بوده اند، در عین حال مقایسه آنان با سازمان روحانیت قرون وسطای اروپا منطقی نیست، زیرا دو واقعیت اجتماعی نامتجانس و نامتشابهند. 34

از سوی دیگر، شریعتی، فقیه را به (اسلام شناس) تعریف می کند و از این که امروزه، اصطلاح فقیه را (به انحصار علم احکام و شناخت حلال و حرام درآورده اند) ناراحت بوده و آن را معنی تازه ای می داند. 35 وی در این خصوص می نویسد:

(فقیه، به معنی اصطلاحی متأخرش، به کسانی اطلاق می شود که غالباً فقط دانستن احکام عملیه را علم می نامند و رشته های دیگر از جمله عقاید و منطق و... را فضل و فرع می دانند و معتقدند که دانستن آنها خوب است، اما پرداختن به آنها کسر شأن آنهاست. 36

از نظر وی، اگر فقیه به اسلام شناس تفسیر شود، علاوه بر فقه، پای بسیاری دیگر از علوم نیز به میان کشیده می شود. علوم که از نظر وی پیوند و پیوستگی مستقیمی با نیازهای امروزی جامعه های اسلامی دارد.

2.2. محتوای آموزشی بیگانه با نیازهای اساسی جوامع اسلامی: به باور شریعتی، محتوای دروسی که در حوزه های علمیه مورد مطالعه و تحقیق قرار می گیرد، غیر مناسب با زمان و مکان و نیازهای اساسی امروزین جوامع اسلامی است. محتوای آموزشی غلط در حوزه های علمیه، باعث شده تا (همه نبوغها و استعدادهای بزرگ ما به کار فلسفه، تصوف، فقه و اصول، ادبیات و معانی و بیان و بدیع، صرف و نحو) و مثل این علوم مشغول شوند. و (پس از سالها تحقیق و تفکر و رنج علمی، جز یک رساله عملیه در آداب طهارت و انواع نجاسات و احکام حیض و نفاس و شکایات نماز) و یا مباحث (اماء و عبید 37) چیز دیگری تولید نداشته باشند:

(چه خونهای مفتی که دهقانان و مردم خرده پا و محروم شهرها دادند، بر سر این بازیهای ذهنی علمای بیکار و فقهای بی درد و حکمای بی هدف که فارغ از معنی و روح اسلام و رسالت و آرمان توحید و غافل از فقر و تبعیض و ظلم و غضب و سرنوشت شوم است و آن همه شکنجه ها و قتل عامها و پرده دریاها و شهادتها که بیخ گوش شان می گذشت و نمی شنیدند، می شنیدند و می بافتند و مسأله و مشکله می ساختند و می پرداختند و نامش معارف اسلامی! و نتیجه اش، قربانی شدن امامت در پای خلافت جور، فدا شدن عدل به سوی نظام طبقاتی ظلم و تبدیل شدن اسلام، به ماده مخدری برای مردم. 38

این در حالی است که بخش اصلی رسالت روحانیت که عبارت است از: (حرف زدن با مردم، ابلاغ حقایق مذهب و فلسفه احکام و بیداری و آگاهی توده و شناساندن سنت پیغمبر و شخصیت امام و حکمت انقلاب کربلا و معرفی اهل بیت و نهضت تشیع و مبانی فکری و اعتقادی)، غالباً به افراد (متفرقه بی مسؤولیت و بی ضابطه) یعنی به (رفوزه های مدارس قدیمه) واگذار شده است. 39

از سوی دیگر، این که جریان روحانیت رسالت خود را منحصر به استنباط و تولید همان مقدار علوم سنتی و قدیمی دانسته است، سبب شده تا با این که (حقیقت اسلام همیشه نو است)، در عصر ما، فرهنگ اسلامی به عنوان علوم قدیمه تلقی شود. این چنین شد که:

(زمان، دور از هدایت اسلام، به حرکتی انحرافی ادامه داد و بینش و فرهنگ اسلامی که با حرکت زمان هماهنگی نکرد،

قدیمه شد و ناچار قلب و مغزش نیز از هم جدا افتاد. ایمان و اعمال مذهبی ماند، اما در میان عوام، و علوم اسلامی ماند، اما در قرون قدیم. در نتیجه، اسلام کنونی ایمانی شده بریده از علم و دلی شده جدا مانده از دماغ و احساسی محروم از عقل و احکامی فاقد روح و معنی و فلسفه. اعتقاد ما بر این است که عاملی که حرکت روح اسلامی را در مسیر زمان سد کرد و فرهنگ و بینش اسلامی را کهنه و متحجر ساخت، مرگ روح اجتهاد است. (40)

اگرچه شریعتی تصریح نمی کند، اما عبارت نقل شده از وی اشعار در این مطلب دارد:

نخست آن که: برخلاف این که می نویسد (زمان، دور از هدایت اسلام، به حرکتی انحرافی ادامه داد)، باز هم این قرینه که می نویسد (بینش و فرهنگ اسلامی با حرکت زمانی همگانی نکرد) نشان می دهد که گو این که (زمان) فی نفسه برای وی اصالت دارد و در نتیجه، هماهنگی با آن نیز ضرورت. از همین روست که وی دغدغه هماهنگی تفکر و فرهنگ دینی با زمان را دارد. این در حالی است که مهم تر از (زمانی کردن دین) (41)، (دینی کردن زمان) است، چیزی که شریعتی در هیچ کدام از آثار خود کم ترین اشاره ای بدان نداشته است.

دو دیگر: به نظر می رسد، منظور وی از علم و عقل نیز، به این قرینه که می گوید (اما قرن ما، قرن دین نیست، قرن علم و فکر و ایدئولوژی و مکتبهای فلسفی است) (42)، علوم جدید و عقل کم نگر مدرن است، چیزی که امروزه حتی خود غربی ها نیز در اصالت مطلق آنها به شدت تردید و خود - به خلاف اعتراف به این که: (در کل تاریخ انقلاب علمی، هیچ اندیشه ای مطرح نشد که از دیدگاه منطق بتواند کم ترین تأثیری در راه از بین بردن ایمان به خدا داشته باشد) (43) - بر تضاد میان نتیجه این علوم و دین تصریح کرده اند. (44) و نیز به نظر می رسد منظور وی از اجتهاد نیز همان روش نقادانه ای است که تحت عنوان (عقلانیت انتقادی) از خصوصیات بارز روشنفکری و عصر مدرن معرفی شده است.

از سوی دیگر، این مطلب که جریان روحانیت رسالت خود را منحصر به استنباط و تولید همان مقدار علوم سنتی و قدیمی دانسته و این امر باعث شده تا با این که حقیقت اسلام همیشه نو است، در عصر ما، فرهنگ اسلامی به عنوان علوم قدیمه تلقی شود، مورد خدشه است. یکی از محققان و اندیشمندان معاصر در نقد این دیدگاه می نویسد: (45)

(الف. روحانیت شیعه هیچ گاه علم را منحصر در فقه ندانسته و اساساً نمی تواند بداند، و حدیث پیامبر (العلم علمان؛ علم الأديان و علم الأبدان) شهره آفاق است. آنان زمانی که مریض می شوند یا می خواهند خانه بسازند، همچون دیگران، بی هیچ تأملی به دنبال (کارشناس) مربوطه (طبيب، معمار و...) می روند، بلکه سراغ بهترین پزشک یا معمار را می گیرند و کم نیستند فقهای قله پویی چون شهید اول و ثانی که گذشته از فقه و اصول و علوم رایج حوزوی، در دیگر علوم نیز دستی داشته و به (جامعیت علمی) مشهور و ممتاز بوده و هستند. اساساً تا همین اواخر در حوزه ها در کنار علوم دینی، موادی چون نجوم، هیأت، طب و ریاضیات نیز تدریس می شد و طلاب و فضلا به طور گسترده در آن دروس شرکت می جستند و وجود دانشمندان بزرگ آشنا با این علوم در تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی همچون ابن سینا، ابوریحان بیرونی، زکریای رازی، خیام، خواجه نصیر طوسی و ابن هیثم گواه این امر است. (46)

(شهید مدرس در مجلس چهارم (1300 - 1302 ش) هنگام بحث درباره قانون نظارت شورای معارف بر امور مدارس قدیمه، تأکید کرد که: هرچند وجه تفوق مدارس قدیمه بر جدید، تدریس علوم دینی (فقه و اصول و...) در مدارس مزبور است، اما باقی علوم که مرسوم است همه در این مدارس خوانده می شود، و الان هم اغلب علوم از قبیل هندسه، حساب، فلسفه، طب در این مدارس خوانده می شود. بنده خودم خاطرم هست در اصفهان، در اغلب مدارس علم طب تحصیل می شد. (47)

2.3. تشیع صفوی به جای تشیع علوی: شریعتی در نقدی شعارگونه و بدون استدلال، جریان روحانیت - و البته هم همزمان جریان انتلکتوئل را نیز - متهم به تحجر، تعصب، دگم بودن و... می کند. وی ریشه این ویژگی در هر دو جریان روحانیت و انتلکتوئل را، تربیت غلط مذهبی گونه ای می داند که مبتنی بر (شیوه لعن و نفرین و دعا و صلوات و به عبارتی، سنت عاطفی در تولی و تبری) است:

(آخوندهای ما و انتلکتوئل های ما هر دو، سر و ته یک کرباس اند و گرچه روی در روی هم ایستاده اند؛ اما پشت در پشت هم اند و هر دو، از یک جوهر واحد و هر دو، هم سطح و هم سنخ! هر دو مقلد و هر دو متحجر و هر دو متعصب و هر دو جزمی و (این است و جز این نیست) و هر دو، فاقد قدرت تحمل عقیده مخالف و هر دو، مؤمن به آن چه نمی

شناسند و هر دو، کافر به آن چه نمی دانند. یکی گرفتار تعصب مذهبی، دیگری بیمار تعصب ضد مذهبی! آن قرآن تلاوت می کند و دعای توبه استماع می نماید برای درک ثواب اخروی و این، مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم و هنر مدرن قراءت می کند و سمفونی بتهوون و موازار استماع می فرماید برای کسب ثواب دنیوی. و هر دو، نمی فهمند و نمی شناسند و در (ندانستن) اختلافی نیست که ندانستن عدم است و درجات تنها در وجود ممکن اند و چه فرقی است میان مارکسیستی که مارکسیسم را نمی شناسد با مسلمانی که اسلام را نمی فهمد؟ و چه فرقی است میان مؤمنی که نمی داند به چه معتقد است و ضد مذهبی که نمی تواند با چه مخالف است؟⁴⁸

شریعتی چنین روحانیت را مصداق کاملی از (تشیع صفوی) در برابر (تشیع علوی) می داند و به شرح، ویژگیهای زیر را برای آنان می شمارد:

الف. قدرت تحمل و حتی استعداد فهم عقیده و سلیقه مخالف را ندارد، هرچه را نپسندد، بی درنگ تحریم می کند و هرکه را نپسندد، بی تأمل تکفیر!⁴⁹

ب. از سؤال می ترسد و اگر بعد از جواب، باز هم سؤال کردی، سؤال دوم، جوابش یک دور تسبیح فحش و اتهام لعن و نسبتهای ناروا و تفسیق و تکفیر است. مخاطبش، حتی در مباحث علمی، توده عوام است و از روبه رو شدن با عالم می گریزد. او حافظ یک دستگاه رسمی صدور علمی است که مریدانش استنباط کرده اند.⁵⁰

ج. او متخصص کلاه شرعی است؛ بر قامت زور، ردای تقوی می پوشاند و بر سر کفر، کلاه شرع.⁵¹ اسلام محمد را داشتن و تسلیم ابوجهل بودن، به خاطر حسین گریستن و با یزید دست داشتن، هم کیش ابوذر بودن و همچون عبدالرحمن بن عوف زندگی کردن، احتیاج به یافتن حيله ای فقهی و بافتن کلاهی شرعی دارد.⁵²

د. بزرگ ترین هنر روحانیت صفوی، این است که در رابطه مردم با امام، محبت را جانشین معرفت کنند. بی شک محبت، حالت طبیعی و مقدس انسانی است که هرکس امام را بشناسد، او را دوست خواهد داشت و این محبت که از شناخت زاده می شود، هم یک احساس فطری و انسانی است و هم یک عامل پرورش دهنده فضیلت و هم یک قدرت سازنده و زاینده و محرک و برای زشتیها و بدیها و ستمها، خطرناک. اما محبتی که در تشیع صفوی به جای معرفت می نشیند، محبتی است پیش از معرفت، نه بعد از آن.⁵³

هـ. کیمیای قدیم مس را زر می کرد، پتروشیمی جدید، نفت را کود. استعمار صفوی از خون، تریاک ساخت، از شهادت، مایه ذلت، از شهید زنده، قبر مرده، از تشیع جهاد و اجتهاد و اعتراض، تشیع تقیه و تقلید و انتظار.⁵⁴ شریعتی کم تر کسی از روحانیت مبارز را به نام تشیع علوی شناسایی می کند، اما مصادیق زیادی از جمله مرحوم بهبهانی، میلانی، خواجه نصیر، مجلسی و... را به نام تشیع صفوی شناسایی می کند. وی معتقد است که مرحوم مجلسی (حاشیه نشین شاه سلطان حسین بوده) و (اهانت های وقیح و کثیف) به (ساحت مقدس خاندان پیغمبر و ائمه اطهار) داشته است. از نظر وی، چنین کسانی لیاقت الگو بودن برای دعوت جوانان روشنفکری که به لنین و چه گوارا و... دل بسته اند، به سوی شیعه دوازده امامی ندارند.⁵⁵ از سوی دیگر، وی گاندی آتش پرست را بیش تر لایق شیعه بودن می داند تا آیت الله بهبهانی.⁵⁶ و درباره آیت الله میلانی می نویسد:

([گوروویچ]... از مرجع عالی قدر شیعه حضرت آیت الله العظمی میلانی که تاکنون هرچه فتوا داده است در راه تفرقه مسلمین بوده و ولایت برایش مقام نان و دکان نان و چماق دست بوده است، به تشیع نزدیک تر است.)⁵⁷

شریعتی اسلام روزگار خویش را اسلام صفوی و نه علوی می داند، از همین روی، پیش بینی می کند که: (اسلام فردا، دیگر اسلام ملا نخواهد بود، اسلام قم و مشهد نیز تغییر خواهد کرد. اسلام فردا دیگر اسلام مفاتیح نیست، اسلام قرآن است، تشیع فردا دیگر تشیع شاه سلطان حسین نیست، تشیع حسین است. مذهب فردا، دیگر مذهب جهل و جور و تعصب و عوام و کهنگی و تلقین و عادات و تکرار و گریه و ضعف و ذلت نیست، مذهب شعور و عدل و آگاهی و آزادی و نهضت و حرکت انقلابی و سازندگی و علم و تمدن و هنر و ادب و جامعه و مسؤولیت و پیشرفت و نواندیشی و آینده نگری و تسلط بر زمان و بر سرنوشت تاریخ است.)⁵⁸

همان گونه که دیده می شود، نظام نقدهای شریعتی به تشیع صفوی آن قدر عام و گسترده و در عین حال بی ملاک و معیار است که شامل هر جریان دیگری می تواند باشد. تشیع تقیه، تشیع تقلید، تشیع بدون معرفت، تشیع همسو با

ابوجهل و یزید، تشیع عوام، تشیع فحاش و... منطقاً نمی تواند تشیع آن چنان آگاهی باشد که بتواند شرایط زمان و مکان خود و از جمله غرب و ماهیت استعماری آن، غرب و ماهیت علم ابزاری آن، غرب و ماهیت تکنیک افسار گسیخته و خودمختار آن، غرب و ماهیت رسانه های فریبنده آن، غرب و ماهیت نرم افزارهای سیاسی - حکومتی آن و... را بشناسد.

2.4. خواب، سکوت و غفلت: شریعتی از روحانیتی نام می برد که در محراب فرو رفته و منبر و کرسی تعلیم و تبلیغ را به غیر عالمان واگذار کرده است. این روحانیت را شریعتی (روحانیت ساکت) می نامد.

([چنین] فقیه مجتهد جامع علوم معقول و منقول مذهب، لازمه علم را سکوت می شمارد و نشر حقایق اسلام و معرفی عقاید تشیع و پرورش افکار مردم را به هنرمندان وامی گذارد.) 59

این افراد:

(وجهه مذهبی خود را از ایمان مذهبی خود برتر می شمارند و نام و نان را به خاطر حقیقت به خطر نمی افکنند و به تحریف حق و مسخ دین و زوال ایمان و قربانی شدن فرهنگ و شعور و جامعه و زندگی مردم، با سکوت خود رضا می دهند. 60)

افزون بر این، شریعتی از آن جایی که جریان روحانیت شیعه را بیش تر مصداق تشیع صفوی می داند تا تشیع علوی، تمام این جریان را متهم به خواب، سکوت و غفلت می کند. وی خواب و غفلت روحانیت شیعه را تا این اندازه می داند که معتقد است:

(مشروطه را منحرف کردند و او خواب بود، میرزا کوچک خان و خیابانی ها از میان شان برخاستند و پرچم انقلاب و آزادی و توطئه شکنی را در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی برافراشتند و آنها همچنان در دثار خویش خزیده بودند.) شریعتی معتقد است که:

(روحانیت راه مماشات با قدرت حاکم و سازش با وضع موجود را در پیش گرفت، به خیال این که به پاداش این سکوت، قدرت حاکم، زندگی عبا بر سر کشیده و بی درد سرش را، در دایره معبد و حجره اش حفظ خواهد کرد.)

بهترین مؤید این دیدگاه از نظر شریعتی، حمایت و مماشات روحانیت با رضاشاه می باشد. از نظر شریعتی:

([روحانیت] در لحظاتی که با یک فتوی می توانستند مسیر تاریخ را - همچنان که در واقعه تنباکو نشان دادند - عوض کنند، خاموشی را برگزیدند و بیست سال خفقان را تحمل کردند.)

حتی پس از شهریور بیست که (دیکتاتوری رفت و آزادیهای رایگان نثار ما شد)، باز هم:

(روحانیت چنان در شور و شوق بازگشت به چادر و عبا و عمامه و ریش و حوزه و سینه زنی و هیأت‌های مذهبی و برگزاری رسمی و علنی عزاداری غرق بود که نه خطر را احساس کرد و نه مسؤولیت را.)

نتیجه چنین سکوت و غفلتی و بلکه خیانتی از جانب روحانیت این شد که (بازار، کانون مذهب و دانشگاه، کانون کمونیسم) شد.

(عالم مسؤول اسلامی که از میدان زمان و زندگی بیرون می رود و به کنج آرام عزلت و عبادت می خزد تا رندانه، خودش تنهایی به بهشت برود و بی درد سر و گرفتاری و خرج و زحمت، هم نام و عنوانش در این دنیا محفوظ و محترم ماند و هم فلاح و نجاتش در آن دنیا تأمین باشد، پیداست که به جای این عالم مسؤول اسلامی، عالم مزدور استعماری به میدان خالی زمان و زندگی مردم پا می نهد و این است که در لحظه های تعیین سرنوشت ما، وقتی نایب‌های امام ما، مانند خود امام ما، ناگهان غایب شدند و مسؤولیتهای اساسی رهبری و روشنگری و مبارزه و دفاع و جهاد و کار امت و ایمان مردم را به خواب عامه سپردند، پیداست که اصلاح مذهبی را سید کاظم رشتی و میرزا علی محمد باب و میرزا حسین علی بهاء میدان دار می شوند و نهضت تجدیدطلبی و ترقی خواهی را میرزا ملکم خان لاتاری و زعمای فراماسونری و مؤسسان فراموش خانه... و بالاخره، انقلاب اجتماعی و سیاسی را آقا جمال و آقا سید حسین تقی زاده و عین الدوله و خود مظفر الدین شاه و سازده عضد الملک!) 61

شریعتی بخشی از روحانیت صدیقی را که خود معتقد است همواره پیشاپیش همه نهضت‌های ضد استعماری بوده اند 62، از جریان روحانیت شیعه جدا می داند. وی معتقد است که:

(این چهره ها، نماینده صداقت، آگاهی و مسؤولیت انسانی خویش بودند، نه نماینده و سخن گوی حوزه... [وگرنه، حوزه]

در حصار بسته خویش غنود و در جهان و جهان بینی ای که عبارت از مثلث کوچکی بود میان نجف، قم و مشهد، تمامی مسؤولیتش، حفظ وضع موجود بود. (63)

2.5. اسلام حاجی - ملا (سازش زر و تزویر): از نظر شریعتی این که روحانیت شیعه وابسته به حکومت نیست، از محاسن این جریان است، اما این مسأله به نوبه خود باعث مشکل تکیه روحانیت به توده و عوام شده است و ضمن این که روحانیت را عوام زده کرده است، چرخش و جریان آن را نیز به شدت وابسته به منبع مالی مردمی کرده است. به نظر وی: (تا وقتی که ریش مذهب به پول بند است، این مذهب شانسی ندارد. تا بانی برای دین پیدا نشود، هیچ مرجعی، هیچ مفتی، هیچ سخنرانی و هیچ نویسنده ای برای دین کار نمی کند. دینی که بانی اش پول باشد، آن دین، حامی همان پول خواهد بود. امکان ندارد طور دیگری باشد، برای این که حق نان و نمک به همدیگر دارند. (64)

شریعتی رابطه روحانیت و بازار را رابطه ای کثیف می داند و معتقد است:

(اگر اسلام بتواند روزی از این رابطه کثیف نجات پیدا کند، برای همیشه رهبری بشر را به عهده می گیرد و اگر این رابطه بماند، دیگر اسلام رفته است.)

شریعتی اسلام اجتماعی رایج در زمان ما را (اسلام حاجی - ملا) می داند و بده بستان میان این دو را بدین گونه می بیند که این دو با هم بده و بستان دارند؛ این برای آن، دین را درست می کند و آن برای این، دنیا را. این دین آن را تأمین می کند و آن دنیای این را. 65

2.6. لقبهای طبقاتی، درباری و تشریفاتی: سلسله مراتبی که در روحانیت با لقبهای گوناگون شکل گرفته، باعث شده است تا میان مردم و روحانیت فاصله بیندازد. وی فرهنگ لقب سازی را بسته به فرهنگ طبقاتی، تشریفاتی و درباری می داند که قائم به لقبهای: (الدوله)، (السلطنه) و... می باشد. 66

به نظر می رسد، شریعتی میان لقبهایی که برای اهل دربار وضع می شده اند (الدوله، السلطنه و...) و آن چه که به عنوان سلسله مراتب علمی - دینی در حوزه های علمیه معمول است (ثقه الاسلام، حجت الاسلام، آیت الله، و آیت الله العظمی) درهم آمیخته است. هیچ کدام از لقبهایی که وی ذکر می کند در طول تاریخ به هیچ روحانی - بما هو روحانی - اعطاء نشده است و آن چه هم که از قبیل ثقه الاسلام، حجت الاسلام، آیت الله و آیت الله العظمی گفته شده است، سلسله القاب نیست، بلکه عنوانهای سلسله مراتب علمی و تا حدودی دینی روحانیت است که فلسفه خاص خود را دارد و اصل این سلسله مراتب بسته به صنف روحانیت نیست.

شریعتی هرگز به وجود این سلسله مراتب در سایر گروه ها و صنفها، از جمله قوای مسلح (سرباز، گروهان، استوار، سروان، سرگرد، سرهنگ، سردار و...)، نظام دانشگاهی (مربی، استادیار، دانشیار، استاد، پروفیسور و...) اشاره نکرده است. هیچ کسی تاکنون به وجود این سلسله مراتب در این صنفهای خاص اعتراض نکرده است. چه، وجود چنین مراتبی در نظامهای اداری ناگزیر و لامحاله است. در نظام روحانیت نیز وجود این سلسله مراتب ضروری به نظر می رسد. چه، مردم باید بدانند کسی که احکام دینی، اخلاقی و اعتقادی آنان را بیان می کند، خود از چه پایگاه علمی - دینی برخوردار است. مردم ممکن است احکام دینی خود را از عموم روحانیت بگیرند، اما تقلید دینی آنان تنها از روحانیون خاصی است که مجتهد و مرجع هستند، بدون این سلسله مراتب، آنها از کجا بدانند که چه کسی مجتهد است و چه کسی غیر مجتهد؟

3. ملاحظات بر دیدگاه شریعتی درباره روحانیت

3-1. تذبذب رأی و التقاط در مبانی فکری: در نگاه اولی به نوشته ها و گفته های شریعتی درباره روحانیت، می توان استدلال کرد که او مدافع جدی آنان است، این در حالی است که همزمان می توان استدلال کرد که وی مخالف جدی روحانیت نیز هست. کم ترین نتیجه ای که از این مطلب می توان گرفت این است که دیدگاه های وی درباره روحانیت، به خلاف روشنی، هیچ گاه شفاف و منسجم ارائه نشده است.

شاید بتوان از وی بدین گونه دفاع کرد که: از آن جا که به تعبیر خودش (همیشه قوی ترین، مؤمنانه ترین و متعصبانه ترین دفاع از روحانیت راستین و مترقی) را داشته 67 و به بیش ترین استادان حوزه و همه طلابش، بیش از دانشگاه و اکثریت استادان و بیش تر دانشجویان امید و ایمان داشته است 68، برای فرار از فشارهای دولت پهلوی - که ضد روحانیت بوده است - ناگزیر از نقدهای گاه به گاه از روحانیت نیز بوده است. اما این دفاع، مشکل را نمی تواند حل کند،

چه، در بسیاری از موضوعات دیگری که وی مطرح کرده است - از جمله دیدگاه وی درباره مدرنیته، تشیع و... - نیز با همین مشکل روبه رو هستیم و به زحمت می توان دیدگاه نهایی و کلی وی را در آنها فهمید. این در حالی است که نگاهی بدبینانه نیز این جا وجود دارد که دست کم از آن برمی آید نوعی همسویی - اگر نگوئیم همکاری و هماهنگی! - میان شریعتی و ساواک وجود داشته است و ساواک هیچ گونه مزاحمتی برای شریعتی نداشته است:

(دکتر شریعتی تا آبان سال 51 که حسینیۀ ارشاد تعطیل شد، به کارش ادامه داد. این دوره، سخت ترین دوره برای مبارزان بود. ضربه شهریور 50 و دستگیریهای گسترده مجاهدین در سال 50 و 51 و اعدام دسته جمعی آنان در خرداد 51 رخ داد، نمونه هایی از این مشکلات است. همچنان که اعدام کمونیستها از فدائیان خلق و دیگر گروه ها نیز، بیش تر در همین سال اتفاق افتاد. این در حالی است که حسینیۀ آزادانه فعالیت خود را دنبال می کرد و ساواک گاه گزارشی از سخنرانیهای دکتر تهیه و ارسال می کرد؛ اما گویی به طور کلی از چنین مرکزی غفلت دارد. پس از آن، به دلیل طرح برخی از مباحث، حسینیۀ به تدریج مورد انتقاد شماری از روحانیون و مراجع قرار گرفته، عده ای از آنان، برای تعطیل کردن حسینیۀ، به هدف حفظ تشیع، دست به هر کاری زدند؛ حتی برخی از آنان به مقامات دولتی متوسل شدند، تا آن که در نهایت، دولت، نه به دلایل سیاسی، بلکه به دلیل فشارهای روحانیون سنتی، حسینیۀ را تعطیل کرد. این در حالی بود که شریعتی پس از آن تا مهرماه 52 آزاد بود تا این که این زمان دستگیر شده، هجده ماه را در زندان سپری کرد. وی در عید نوروز سال 54 آزاد شد. این درست در شرایطی بود که افرادی به خاطر چاپ یک اعلامیه، یا یک ملاقات با یکی از افراد فراری سازمان مجاهدین یا فدائیان، چهار تا شش سال و یا حتی بیش تر حبس می شدند. در این مدت، به شهادت پرونده موجود، به جز چند بازجویی، اتفاق دیگری نیفتاد؛ محاکمه ای صورت نگرفت و بدون مقدمه در عید سال 54 (اسفند 53) آزاد شد. پس از آن تا زمانی که از کشور خارج شد، به نوشتن و اصلاح و چاپ برخی از آثار خود پرداخت، تا این که پس از خروج از ایران، در 29 خرداد در لندن بر اثر سکته قلبی فوت کرد.) 69

شاید بتوان به گونه ای دیگر از شریعتی دفاع کرد؛ بدین گونه که وی به عنوان یک اندیشمند دارای فکر بالنده و در حال رشد، بسان هر متفکر دیگری که در سیر تکامل اندیشه خود، دیدگاه های گوناگونی و گاه ناسازگاری را می پذیرد، در هر برهه علمی خود دارای اندیشه ای خاص بوده باشد، اما در هر برهه، از اندیشه ای منسجم و یک پارچه برخوردار بوده است. اگرچه در طول حیات علمی خود اندیشه های گوناگون و گاه غیر منسجمی را داشته است؛ اما این دفاع نیز، دست کم، در مورد دیدگاه وی درباره روحانیت غیر قابل قبول است، چه، حتی با تفکیک زمانی و برهه ای نوشته های وی در این مورد، باز هم با مشکل بی انسجامی رو به رو هستیم. به عبارت دیگر، در آخرین نوشته های شریعتی، همان شیوه و همان قضاوت مدح و ذم بی معیار را شاهدیم که در اولین آنها.

به نظر می رسد، بهترین تحلیل برای این بی انسجامی و یک پارچه نبودن دیدگاه های وی درباره روحانیت شیعه، اعتقاد به تذبذب رأی و التقاط مبانی فکری وی باشد. این مطلب زمانی روشن و گویاتر می شود که معتقد باشیم وی گوینده و نویسنده زبردست و چیره دستی بوده و امکان ارائه دیدگاه نهایی خود درباره یک جریان، به طور شفاف و به راحتی میسر بوده است. قضیه از این قرار است که او از سویی دوست داشته تا به اقتضاءات سنت و مذهب پای بند باشد و از سوی دیگر - به رغم نوعی غرب ستیزی سطحی و گسترده ای که در نوشته هایش موج می زند - هرگز نتوانسته از سیطره مبانی و اصول مدرنیته ای که در تضاد سنت و مذهب است خارج شود. 70 از همین روست که وی هنگامی که با مبانی سنت به جریان روحانیت نگاه می کند، ناگزیر از حمایت آن می شود؛ از این روی حمایت می کند و آن گاه که با مبانی مدرن به این جریان نگاه می کند، ناگزیر از عدم پذیرش و نقد آن می شود و لذا نقد می کند. البته این مشکل جمع سنت و تجدد به گونه ای که منجر به انسلاخ بی میعار و ملاک هم سنت و هم تجدد می شود. این مشکل تنها مشکل شریعتی نیست، بلکه مشکل همه روشنفکران دینی ماست. این افراد از یک هویت دوگانه مرکب، اما نه به شکل مزجی منطقی، بلکه به شکل مرکب نامتجانس برخوردار هستند و برای حفظ هر دو پایگاه هویتی شان (اسلام و غرب) ناگزیر از یکی به میخ و یکی به نعل زدن هستند و شریعتی نیز از نظر منطقی، نمی تواند از این قاعده استثناء باشد. یکی از طرفداران شریعتی - البته با زبانی اغراق آمیز - در این خصوص می نویسد:

(شریعتی به عنوان نقاد توأم مدرنیته و سنت ظهور می کند و تلاش می کند با ورود به گفتمان مدرنیته در راهی سوم قدم

نهد. او روشنفکران متجدد را به عنوان کارگزاران غرب می بیند که هیچ گاه نمی توانند با واقعیات جامعه خود سازگار شوند و مردم خود را راهبری کنند. نیز، از سنت گرایانی که تنها مدرنیته را به نحوی منفی نقد می کنند ناامید است و اعتقاد دارد که آنها نمی توانند مشکلات جامعه را چاره گشایی کنند. شریعتی هم از سنگینی وزن سنت آگاه است و هم از تأثیرات مدرنیته، از این رو، هیچ گاه نمی خواهد سنت بر مدرنیته تفوق یابد، یا مدرنیته سنت را به کنار بیفکند. او تلاش می کند از طریق نقد توأم مدرنیته و سنت راه سومی را بگشاید. راه سوم او یک بازسازی نقادانه یا پروتستانتیسم اسلامی و یک نوزایی یا رنسانس مذهبی است. برای گشودن چنین راهی، شریعتی نقشی حیاتی برای روشنفکران قائل است. او معتقد است که روشنفکر باید با ایجاد پروتستانتیسم اسلامی، میان جزیره انتلکتوئل و ساحل مردم - که از هم دور افتاده اند و هرچه می گذرد دورتر می شوند - پلی از خویشاوندی و آشنایی و تفاهم و هم زبانی ایجاد کند. 71 در دیالکتیک رفت و آمد میان سنت و مدرن، شریعتی به گونه ای مؤکد، ویژگی متعصب و غیر عقلانی انگاره های سنتی را محکوم می کند و نارضایتی خود را از تجدد مبتنی بر تقلید کورکورانه از غرب، روح سودطلبی سرمایه داری و پرستش علم مدرن ابراز می کند. 72)

تذبذب رأی و التقاط فکری شریعتی باعث شده تا وی، نتواند در بسیاری از موضوعها و گزاره هایی که بارها درباره آنها در کتابهایش مطلب نوشته است، به یک داوری نهایی و روشن برسد. از باب مثال: در بسیاری از کتابهای شریعتی مطالبی در خصوص مدرنیته و تجدد و یا لوازم، پیامدها و نتیجه های آن نوشته شده است، اما یک خواننده - هرچند هم که دقیق باشد - نمی تواند در نهایت، دیدگاه کلی و نهایی شریعتی نسبت به مدرنیته و تجدد را بداند. در بسیاری از موارد، وی به گونه ای کلی و عام حکم رانده است که نمی توان میان دو جمله (امروز، سراسر آفتابی بود) و (امروز سراسر بارانی بود) وجه جمعی پیدا کرد. از این نوع تعمیم گوییها و کلی حکم دادنهای شریعتی، از باب مثال: می توان به دیدگاه وی درباره چگونگی داد و ستد روحانیت در قرون اخیر با دستگاه استبداد و استعمار اشاره کرد.

وی درباره روحیه ضد استعماری روحانیت و نیز عمق نگاه و شناخت آنان از غرب استعماری می نویسد:

(این رهبران و متفکران اسلامی بودند که بیش از همه خودشان و همچنین با زبان معنوی و مذهبی خودشان - که با توده مردم و نسل خودشان (برخلاف روشنفکران فرنگی مآب امروز) تفاهم و تبادل فکری داشتند - اعلام خطر کردند که اروپائیان نیامدند که فقط غارت مس و طاس و نفت و پنبه و کتان کنند و منابع زیرزمینی و معادن گران بهاء را به یغما ببرند، بلکه در عین حال، همه منابع و ثروت انسانی و سرمایه فرهنگی و فضایل اخلاقی و ریشه های سنتی مذهب و معنی و شخصیت و تاریخ و هرچه موجودیت ملی ما را می سازد نیز، غارت می کند و به لجن می کشد. اولین بار اینها بودند که در برابر امپریالیسم می ایستادند. برخلاف رهبران ملی نهضت‌های ضد استعماری، مبارزه ضد استعماری شان را تنها در بُعد اقتصادی و سیاسی محدود نکردند، بلکه یک زیربنا و پشتیبان فکری و ایدئولوژی و معنوی هم داشتند و استعمار را در همه چهره هایش شناختند، بخصوص در پنهانی ترین و مهیب ترین جناح هجوم و نفوذش یعنی جناح فکری و معنوی و اخلاقی و علمی با او درگیر شدند. اینان با یک سلاح فرهنگ و فکر در برابر غرب ایستادند. 73)

از سوی دیگر، خود درباره خواب و غفلت روحانیت می نویسد:

(مشروطه را منحرف کردند و او [روحانیت] متوجه نشد، خواب بود، میرزا کوچک خان و خیابانی ها از میان شان برخاستند و پرچم انقلاب و آزادی و توطئه شکنی را در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی برافراشتند و آنها همچنان در دثار خویش خزیده بودند و آنها را تنها گذاشته و مدرس ها از میان آنان فریاد برآوردند، و آنان تکان نخوردند و به خواب شان ادامه دادند، ناگهان بریگارد قزاق قزوین به تهران ریخت و یک باره چهره ناشناخته ای به نام رضاخان، با نسخه بدل آتاتورک در دست، بر جامعه مسلط شد و نظامی بر اساس قومیت و آن هم قومیتی که با ارزشهای استعماری و وابستگی به فرهنگ قدرت، اقتصاد و سیاست و حتی سلاح غرب و زندگی غرب و ارزشهای اخلاقی غرب وابسته است، پی ریخت و آنان مماشات کردند، جز در غائله رفع حجاب که آن هم تنها شخص آیت الله قمی فریاد برآورد، اما بی دنباله؛ به خیال این که در این مماشات بیضه اسلام حفظ خواهد شد و آنها به زندگی محصور در مدرسه و حجره شان می توانند ادامه دهند. در لحظاتی که با یک فتوی می توانستند مسیر تاریخ را - همچنان که در واقعه تنباکو نشان دادند - عوض کنند، خاموشی

را برگزیدند و بیست سال خفقان را تحمل کردند و از دست دادن همه آزادیها و حقوق انسانی و مذهبی را و حتی حق گریستن را، حتی داشتن عمامه و ریش و حتی پوشش نوامیس شان را. شهریور بیست آمد، دیکتاتوری رفت و آزادیهای رایگان نثار ما شد. اما روحانیت چنان در شور و شوق بازگشت به چادر و عبا و عمامه، ریش، حوزه و سینه زنی و هیأت‌های مذهبی و برگزاری رسمی و علنی عزاداری غرق بود که نه خطر را احساس کرد و نه مسؤولیت را. انگار نیم قرن توطئه و انحراف و بیست سال استبداد و ریشه کن کردن همه نهادهای اجتماعی و معنوی و سنتی و اخلاقی این جامعه برای شان کم ترین تجربه ای به بار نیاورد. نتیجه چه شد؟ توده های مردم باز در پوست جمود و تعصب و تاریکی و اختناق خزید و روحانیت باز به قالبهای سنتی خویش فرو رفت و نسل جوان تحصیل کرده و روشنفکران، زمینه بی رقیبی برای مارکسیسم شد. مارکسیسم اکنون با خروارها کتاب و نوشته، با تشکیلات حزبی بسیار پیشرفته ای به نام حزب توده و پشتیبانی ارتش سرخی که شمال را اشغال کرده است، افراد آگاه نسل جوان و تحصیل کرده توده ای؛ بازار: کانون مذهب، دانشگاه، کانون کمونیسم. هیأت‌های سینه زنی، کتابهای نوحه، دعاها، زیارت نامه ها، سفره های ابوالفضل، پارتی و حجره هایی که سالها و سالها و سالها فقه می خواند و آن هم درباره حقوق خواجه و تمییز میان حیض و نفاس و آن همه پیچیدگیهای تکنولوژیک درباره طهارت و آداب بیت الخلاء و در برابر تئاتر، کتابهای فلسفی، آثار ادبی، نثر نو، فکر نو، بهترین فیلم ها، بهترین اندیشه های اجتماعی، بهترین نبوغ های فکری و بهترین روح های انقلاب، بهترین آگاهی ها و تمامی نسل نو، بیدار و متعهد و پیشرو تنها در اختیار توده یا وابسته به آن و یا به هر حال در تغذیه آن چه او می پذیرد. این بود که در چنین شرایط خطرناکی که ملت ما و مذهب ما پس از جنگ و پس از شهریور بیست با آن مواجه بود، حوزه سرخوش از موفقیتها محدود و سطحی و ظاهری که به دست آورده است، در حصار بسته خویش غنود و در جهان و جهان بینی ای که عبارت از مثلث کوچکی بود، میان نجف، قم و مشهد، تمامی مسؤولیتش، حفظ وضع موجود بود و پیداست که چنین وجودی با چنین محتوایی نمی تواند در برابر عمیق ترین توطئه های استعماری و همچنین در برابر نیرومندترین ایدئولوژی فلسفی و انقلابی و سیاسی و طبقاتی، مانند ایدئولوژی حزب توده که تشکیلات منظم و رهبری مشخص و در عین حال پشتیبانی نظامی و سیاسی ابرقدرت فاتح جهان را داشت، مقاومت کند. در نتیجه اصیل ترین نهضت رهایی بخش ملت ما که توانست عزت اسلام را در برابر هجوم امپریالیسم و استقلال اسلام را در برابر سلطه ایدئولوژی مارکسیسم، صیانت کند، از یاری که در آن روز تمامی نیرو ایمان توده را در قبضه قدرت خویش داشت بی نصیب ماند و روحانیت راه مماشات با قدرت حاکم و سازش با وضع موجود را پیش گرفت، به خیال این که به پاداش این سکوت، قدرت حاکم، زندگی عبا بر سر کشیده و بی درد سرش را، در دایره معبد و حجره اش حفظ خواهد کرد و در نتیجه نهضت ملی شکست خورد و دچار همان سرنوشتی شد که نهضت جنگل، که نهضت خیابانی و تلاشهای بی ثمر مدرس تنها. 74

وی در جای دیگر می نویسد:

(روحانیت شیعه، ثمره هزار سال جهاد و شهادت مستمر شیعی در تاریخ اسلام را با 400 سال سازش اخیرش با دستگاه ظلم بر باد داد. اما سکوتش در این 40 سال، از آن سازش 400 ساله اش ایمان براندازتر بود. چهل سال از 1299 تا 1342 که همه چیز در ایمان و فرهنگ و زندگی و خلق و خوی ما عوض شد و استعمار فرهنگی و روحی و فکری تا مغز استخوان مردم ما رسوخ کرد و از درون همه را پوچ و پوک ساخت، آن هم چهل سالی که فرصتهای عزیز بسیاری که در آن مدت برای نجات و عزت ما به چنگ آمد و دریغا که از آن هم، مارکسیسم بهره گرفت. و در نتیجه مذهب از متن زندگی ما رفت و اسلام از وجدان مردم و شعور روشنفکران ریشه کن گشت و ما آن شدیم که اکنون می بینیم. و از این چهل سال سکوت، 22 ساله اخیرش از شهریور 20 تا خرداد 42 از همه ناموجه تر و شوم تر وحشتناک تر است و از این 22 سال، غفلت و عزلت و بی دردی و بی مسؤولیتی و غیبتش از صحنه، میان سالهای شهریور 20 تا مرداد 32 از همه بدتر. 75)

چگونه می توان این فرازاها و جمله ها را با یکدیگر جمع کرد؟ عجیب است که وی علاوه بر جمله های کلی ای که در ستایش از روحیه استعمار و استبداد ستیزی روحانیت دارد، در همین متنی هم که در اعتراض به خواب و سکوت روحانیت می نویسد، همه کسانی را که به عنوان مبارز نام می برد (یعنی خیابانی، مدرس، میرزا کوچک خان، آیت الله قمی و ...)، خود روحانی اند. در همین چهل سال سکوت روحانیت که وی از 1299 تا 1342 نام می برد، چندین نهضت استبدادی مهم به رهبری روحانیت شیعه - از جمله نهضت میرزا کوچک خان جنگلی، نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، نهضت شهید

مدرس، نهضت مرحوم بافقی، نهضت آیت الله سید یونس اردبیلی (کشف حجاب)، نهضت آیت الله قمی، نهضت نفت به رهبری کاشانی، نهضت فدائیان اسلام و... شکل گرفته است که از بین آنها تنها به نهضت جنگل و آیت الله قمی اشاره می کند.

3-2. بدفهمی در رابطه روحانیت و بازار: نگرش مادی مستشرقان به هستی و پیوند پیچیده درون آن باعث شده تا همه مناسبات را تنها از این زوایه مادی مورد تحلیل و بررسی قرار دهند. از همین رو، نوع مستشرقینی که در خصوص پیوند عالمان دینی با بازرگانان و پادشاهان، قلم فرسایی کرده اند، تنها وجه ممکن در توضیح این پیوند را وجه مادی آن دیده اند و حتی به عنوان احتمال هم که شده وجوه دیگری را گمانه زده اند. از باب نمونه، خانم کدی درباره پیوند عالمان مذهبی و پادشاهان می نویسد:

(وجود علمای مذهبی و پیروان آنها تحت حمایت مالی و سیاسی سلاطین بودند، برای پادشاهان مشکلات عقیدتی و سیاسی به وجود نمی آوردند. حفظ چنین موضعی مشکل نبود؛ چون سلاطین، اولاً به قوانین مذهبی احترام می گذاشتند و ثانیاً به توسعه اقتصادی ایران کمک می کردند. 76)

خانم تدا اسکاچ پل نیز پیوند علما با مردم و بالعکس را تنها منحصر در پرداخت و گرفتن وجوهات می داند. 77 هم چنانکه علما و دربار را نیز بر اساس بده و بستانهای مادی توجیه می کند. از باب نمونه، وی علت وقوع انقلاب اسلامی را این گونه توجیه می کند که علما تحت حکومت قاجار به کانالهای مالی و اقتصادی مستقل دست یافته و در شبکه های عدیده با اشرافیت زمین دار قاجاری، رهبران قبایل و عشایر و مقامهای موروثی، وابسته و متصل شده بودند. و این ارتباط در سر تا سر دوره قاجار با شدت و ضعفهایی برقرار بود، به محضی که شاه دوم پهلوی در سایه حمایتهای آمریکا، منافع علما را از دربار قطع کرد، علما از در اعتراض برآمدند و مردم را برای مقابله با دربار بسیج کردند. 78

بسیاری از روشنفکران ایرانی نیز به پیروی از پژوهشهای! مستشرقان، به رغم اعتقاد به چند ساحتی بودن هستی و عدم انحصار آن به ساحت ماده، دست کم در تحلیل پیوند عالمان شیعی و تجار بازاری، تنها به علل مادی اشاره کرده اند. شریعتی نیز به دام چنین غفلتی افتاده و در بسیار جاها به نامیمن بودن این پیوند اشاره کرده است. از جمله می نویسد: (رابطه ای بین حوزه و بازار پیدا شد؛ اگر اسلام بتواند روزی از این رابطه کثیف نجات پیدا کند، برای همیشه رهبری بشر را به عهده می گیرد و اگر این رابطه بماند، دیگر اسلام رفته است. امروز اسلامی که رشد دارد و تقلید و تبلیغ می شود، اسلامی است که در رابطه با حاجی و ملا است، و اینها با هم بده و بستان دارند؛ این برای آن، دین را درست می کند و آن برای این دنیا را. در چنین رابطه متبادلی، دینی برای مردم می سازند که به درد مردم نمی خورد. 79)

شریعتی نیز به پیروی از پژوهشها و داوریههای مستشرقان در دام چنین اشتباهی افتاده و گمان برده است انگیزشهای مادی به تمامه می تواند ماهیت پیوند علما و بازاریان را تحلیل کند. این در حالی است که واقعیت این است که پیوند بازار با علما - حتی آن گاه که به خود رنگ به ظاهر اقتصادی می گیرد و به پرداخت و گرفتن وجوهات شرعیه خلاصه می شود - پیوندی اقتصادی نیست، بلکه پیوندی دینی، ایمانی و اعتقادی است که تمام ساحتهای حیات انسان را فرا می گیرد و برخلاف پیوندهای اقتصادی بازار با دربار که بیش تر دو طرفه است و در قالب مصالح و مفاصد کاملاً دنیایی و مادی تعریف می شود، پیوندی یک طرفه است. در این پیوند، عالم و مرجع دینی هیچ گونه منتی را از بازاری نمی پذیرد و بازاری نیز، طرف خود را نه عالم دینی، که خداوند تبارک و تعالی می داند و فعل خود را نیز، نه منتی بر عالم، که تکلیفی بر خود از جانب خدایش می بیند.

مهم تر این که، پیوند میان بازاری و علمای دینی همانند پیوند غیر بازاریان با علمای دین، فقط پیوند اقتصادی نمی باشد، بلکه متدینین مقلد در تمام وجوه زندگی دینی شان خود را ناگزیر از ارتباط با علمای دین می بینند. آنان برای برگزاری مراسمهای دینی: منبر و عزاداری، کفن و دفن، ازدواج و طلاق، فتوا و حکم شرعی در امور جهاد و انقلاب، ارث و وصیت و... از سر اختیار و بنا بر تکلیف شرعی شان با علمای دین پیوند برقرار می کنند. 80

شریعتی مسائل مالی دستگاه روحانیت شیعه را به گونه ای بیان می دارد که انگار همه یا بیش تر عالمان شیعه به فساد مالی آلوده اند، این در حالی است که کم ترین تحقیق و مطالعه تاریخی در این خصوص کفایت می کند که تقوای مالی روحانیت شیعه - حتی آنانی که به دلیل در اختیار داشتن محاضر شرع در معرض فساد مالی قرار داشتند 81- را ثابت

کند. که در این جا، به چند نمونه تاریخی اشاره می شود:

1. (روزی یکی از بازرگانان ثروت مند، آن بزرگوار [درچه ای] را با چند تن از علماء و طلاب دعوت کرده و سفره ای گسترده بود از انواع غذاها، با انواع تکلف و تنوع. آن مرحوم به عادت همیشگی مقدار کمی غذا تناول کرد. پس از آن که دست و دهانها شسته شد، میزبان قباله ای را مشتمل بر مسأله ای که به فتوای سید حرام بود، برای امضا، حضور آن مرد روحانی آورد. وی دانست که آن میهمانی مقدمه ای برای امضای این سند بوده و شبهه رشوه داشته است. رنگش تغییر کرد و تنش به لرزه درآمد و فرمود: من به تو چه بدی کرده بودم که این زقوم را به حلق من کردی؟ چرا این نوشته را پیش از نهار نیاوردی، تا دست به این غذا آلوده نکنم؟ پس آشفته حال برخاست و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچه مدرسه، مقابل حجره اش نشست و با انگشت اشاره به حلق فرو کرد و همه را استفراغ کرد، پس از آن نفس راحتی کشید.)⁸²

2. (یک روز کامران میرزا نایب السلطنه، فرزند ناصرالدین شاه، وارد منزل مرحوم کنی شد. مرحوم کنی چون درد پا داشت، پس از عذرخواهی از فرزند شاه، پایش را دراز کرد. این کار بر نایب السلطنه گران آمد و گفت: آقا، من هم پایم درد می کند، اذن بدهید دراز کنم! حاجی فرمود: نایب السلطنه! من که پایم را دراز کردم، دستم را جمع کرده ام. تو هم دستت را جمع کن و پایت را دراز کن!)⁸³

3. حاجی وزیر زنجان⁸⁴ (از سران مشروطیت در زنجان) در کتاب خویش به نام (فصول خمسه در تاریخ خمسه)، درباره آخوند ملا قربان علی زنجانی می نویسد:

(این عالم بزرگوار از عجایب روزگار است و حالاتی غریب دارد... ساده و قانع است. به طوری که خوراک او اکثر اوقات به نان و سبزی و چغندر است که آن را هم یک وقت میل می نماید. لحاف او منحصر به پوستین و لباس او از قَد ک⁸⁵ منحصر به فرد است. از مالیه دنیا، فقط دو دست عمارت را داراست، او را هم دیگران برای او خریده و ساخته اند. شب زنده دار، پرهیزگار، مستقیم الاحوال و کریم الطبع است. چنانچه هرچه از وجوه برّیه از اطراف و اکناف برای او می آورند، همه را به فقرا می دهد، بلکه همیشه اوقات مقروض است.)⁸⁶

مرحوم محمد امیدی متخلص به (عاصم)، دانشمند، پزشک و شاعر وارسته و صاحب دل زنجان و صاحب دیوان ارزشمند (صبح بهار)، نیز درباره ملا قربان علی می نویسد:

(این شخص عالی قدر، 50 سال در زنجان در مسند شرع نشسته، مرافعه و محاکمه می نموده. نویسنده در حدود ده پانزده سال از اواخر ریاستش را درک نموده. در ظرف این مدت، غیر از تقوا و پرهیزگاری و ترک دنیا، و بدون اغماض با احقاق حق به کارهای مردم رسیدن، چیز دیگری ندیدم و نشنیدم. حیاطی داشت دارای اندرونی و بیرونی، در 24 ساعت یک دفعه غذا می خورد. تمامی زندگانی اش را به طور سادگی و بی آرایش گذرانید. سخاوت و گشاده دستی و علوّ نفسش به حدّی بود که پیوسته حیاطش را در بیع شرط پول داران گذاشته، پول می گرفت به فقرا می داد. از وجوه برّ، حیاطش را آزاد می کردند باز در شرط می گذاشت اتفاق می کرد. از مال دنیا چیزی نداشت به جز آن حیاط. از وجوه برّ، خودش هم مثل یکی از فقرا امرار معاش می کرد. ابداً به عادات و رسومات و تجملات خلائق اعتنائی نداشت.)⁸⁷

3-3. عدم فهم اندیشه سیاسی شیعه در خصوص تعامل با سلطنت جور: یکی از مشکلات قضاوت شریعتی درباره علمای شیعه، جهل وی نسبت به اندیشه سیاسی صحیح شیعه است. وی، آن چنانکه از مطلع کتاب تشیع صفوی و علوی اش برمی آید، معتقد است که اسلام با دو (نه) شروع می شود، نه پیامبر(ص) به طاغوت که در شعار (لا اله الا الله) وی تجلی یافته است و نه علی(ع) که در پاسخ به سؤال عبدالرحمن بن عوف در شورای شش نفره عمر، مبنی بر بیعت به شرط عمل بر سیره شیخین داده شده است. شریعتی اسلام را با (نه) می شناسد و از همین روست که مظهر اسلام در اندیشه وی ابوذر است که به طاغوت زمان، نه گفته است. او که خود، ماسینیون فرانسوی را به خاطر کتاب (سلمان پاک) وی می ستاید، از این که وی از طرف سلطان غیر عادل ولایت و استانداری مداین را پذیرفته است، هیچ سخن نمی گوید و حتی کم تر فرصت کرده تا درباره ماهیت سکوت و بلکه همکاری 25 ساله خود امام علی(ع) در برابر خلافت غیر عادل تأمل ورزد. از این رو، به نظر وی هرگونه بده و بستان و همکاری با دستگاه سلطنت و خلافت، خروج از صراط مستقیم علوی و خیانت به اسلام است. وی از همین منظر به تمام عالمانی که در داد و ستد و همکاری با دستگاه سلطنت بوده اند - عالمانی که خود از آن ها تحت عنوان عالم صفوی یاد می کند - نقد وارد می کند. یکی از صاحب نظران و اندشمندان

تاریخ و اندیشه معاصر در تحلیل این گونه داورها می نویسد:

(به دلیل اتفاقاتی که در دوران اخیر در روابط حکام و شاهان با فقها و مجتهدین رخ داده و به علت مبارزاتی که غالباً شیعیان با حکام ستمگر و غاصب داشته اند، نظری نادرست پیرامون بخشی از دیدگاه های سیاسی شیعه پدید آمده است. بر اساس این نظر، اصولاً در دیدگاه های شیعه هیچ گونه روابط مناسبی برای همکاری با هیچ حاکم سیاسی - به جز امامان شیعه - وجود ندارد به دلیل اعتقاد به امامت و غیبت، شیعه تنها می تواند نوعی رابطه منفی با حکام - که آنها را غاصب می داند - داشته باشد. این تصویر نادرست از طرف گروه های مختلفی که ذیلأ به آنها اشاره می شود مورد تأکید قرار گرفته است:

1. عیب جویانی که خواسته اند شیعه را دچار سردرگمی دانسته و آن را بی توجه به واقعیات سیاسی موجود در جامعه نشان دهند.

2. خام اندیشانی که با کنار نهادن بخشی از دیدگاه های سیاسی، راه انزوا در پیش گرفته و با فرار از واقعیت سیاسی جامعه، تنها امید به آینده بسته و از انجام بسیاری از فرامین دینی سر باز می زنند.

3. تندروانی که تاریخ تشیع را تنها از نقطه نظر برخورد منفی و به عبارت بهتر مبارزه شناخته و دیگر جنبه های مثبت آن را بهانه این که خلاف مشی انقلابی است رها می کنند.)⁸⁸

و شریعتی از همان تندروانی است که تاریخ بده و بستان تشیع با سلطنت و خلافت را تنها از نقطه نظر برخورد منفی فهم و تبیین کرده است. این نوع نگاه به سلطنت و خلافت در عقبه تاریخی ما مربوط به شیعه زیدی است. از نظر شیعه زیدی، امام کسی است که مشتبه بالسیف باشد و پیروان این امام در همه شرایط زمانی - مکانی به یک شیوه عمل می کنند؛ مبارزه و مخالفت با دستگاه جور. اما شیعه امامی برخلاف این نوع نگاه، به رغم عدم تأیید دستگاه خلافت و سلطنت، معتقد بوده است که شرایط مختلف برخوردها و بده و بستانهای متفاوتی را اقتضاء دارد:

(شیعه امامیه از نظر مبارزه، با شیعیان زیدی و خوارج، تفاوتهای آشکاری دارد که از جهاتی، بسیار اساسی است. امامی ها در طول تاریخ، حتی با داشتن اعتقاد به ائمه معصومین (ع) بیش تر با واقعیات سیاسی موجود در جامعه کنار آمده اند.⁸⁹ بنابراین به هیچ وجه نباید مبارزات شیعیان زیدی، به حساب امامیه گذاشته شود، بخصوص وقتی که از لحاظ تاریخی، جدایی قطعی این دو فرقه را از همدیگر به همین دوره می بینیم،⁹⁰ چنانکه گویا اصطلاح اصحاب الامامه و اصحاب السیف، ناظر بر جدایی این دو دسته از یکدیگر، بر همین اساس به وجود آمده بود.⁹¹ روشن است که چون اصولاً تصحیح پذیرش همکاری با حکام، در آن زمان ممکن نبود، از این روی، عناوین فرعی تری انتخاب شده است که به طور طبیعی در فقه اسلامی مورد استفاده فراوان قرار گرفته است؛ فرعی تر بدان معنی که گاهی از چنان وسعتی برخوردار است که شکل قانونی به خود می گیرد. ضرورت، مصلحت، تقیه و امثال آن از جمله مفاهیمی هستند که در چنین وضعی مورد استفاده قرار گرفته اند. ضرورت و مصلحت برای مواردی که بتوان به وظایف دینی و اسلامی عمل کرد و تقیه برای شرایطی که به خاطر حفظ جان و مال تا جایی که به قتل و خون ریزی و افساد منجر نشود باید تن به همکاری داد.)⁹² بر همین اساس، بزرگان فقه های شیعه، از جمله شیخ طوسی در النهایه⁹³، شیخ مفید در المقنعه⁹⁴، ابن ادریس در سرائر⁹⁵ علامه حلی در تذکره الفقهاء⁹⁶ و قواعد الاحکام⁹⁷ و شهید اول در دروس⁹⁸، صاحب مفتاح الکرامه⁹⁹ و صاحب جواهر¹⁰⁰ و... - صور همکاری و داد و ستد با سلطان غیر معصوم را به شرح ذیل بیان کرده اند¹⁰¹:

1. پذیرفتن ولایت از طرف سلطان عادل، جایز و گاه واجب است.

2. پذیرفتن ولایت از طرف سلطان غیر عادل، اگر انسان بداند و یا احتمال قوی بدهد که در صورت همکاری با وی، امکان اقامه حدود الهی برایش میسر است، مستحب است که خود را برای پذیرفتن ولایت از طرف آنان عرضه کند. اما اگر بداند و یا احتمال قوی بدهد که چنین امکانی برای او فراهم نبوده و چه بسا ممکن است در امر واجبی خللی وارد کرده و یا ناگزیر از ارتکاب کار حرامی بشود، جایز نیست به وی پیشنهاد همکاری بدهد و در صورتی که او را مجبور به پذیرش ولایت کردند، گرچه خودداری از قبول آن موجب پاره ای از ضررها و تحمل مشقتهایی هم بشود، ولی خطر جانی و مالی در بر نداشته باشد، بهتر است آن ضررها و مشقتها را تاب بیاورد و از پذیرش چنین ولایتی سر باز زند. اما اگر دربردارنده خطر جانی و یا مالی برای خود و خانواده اش و یا شماری از مؤمنان باشد، می تواند آن عمل را بپذیرد و در این صورت

باید بکوشد تا حدّ مقدور - گرچه به صورت پنهانی - به اقامه حدود الهی قیام کند و اگر امکان اقامه هیچ حقی برای او وجود نداشته و وضعیت هم وضعیت تقیه باشد، می تواند در تمامی احکام و امور محوله تا زمانی که به خون ریزی ناروائی نینجامد، تقیه نماید.

از دیرباز، مستشرقان - به علت عدم فهم صحیح اندیشه سیاسی شیعه امامیه - در تحلیل داد و ستد و پیوند عالمان شیعه با دربار به دام داوریه‌های سطحی و شتاب زده افتاده اند. بسیاری از نویسندگان غیر محقق ایرانی¹⁰²، از جمله شریعتی، به پیروی از پژوهش‌های مستشرقان، به چنین داوریهایی رسیده اند. آنها حتی از فهم جایگاه سلطنت شیعی در ایران نیز ناتوان بوده اند. یکی از نویسندگان درباره ماهیت سلطنت در ایران معاصر می نویسد:

(بنابر مرسوم، سلطنت ایرانی جنبه دینی داشته است. از زمان استقرار تشیع به عنوان دین رسمی حکومت از سوی صفویان، از نگاه دینی، سلطان را حاکم مشروعی¹⁰³ می دانستند که باید با موافقت علمای دین حکومت کند و وظیفه اش حفظ شریعت و ترویج اسلام بود. این مطلب، به صراحت در قانون اساسی سال 1906 م ایران مذکور است. ارتباط میان سلطنت و ساختار دینی تشیع در ایران، یکی از اجزای ثابت تاریخی ایران طی چهار قرن گذشته بود و حتی پس از حکومت پارلمانی، صبغه ای دینی به حیات سیاسی بخشید.)¹⁰⁴

بده و بستان علمای شیعه با دربار نیز بر اساس همین مطلب تنظیم می شده است. به هر میزان که دربار بیش تر در حفظ شریعت و ترویج اسلام می کوشید، این پیوند وثیق تر و بیش تر می شد و به هر میزان که دربار نسبت به مسائل شرعی بی توجه تر بود، موضع علما با دربار حادّ و حادّتر می شد، به گونه ای که مراتب مختلفی از داد و ستد و یا ناسازگاری را شامل می شد. مطلب حایز اهمیت که به طور معمول، مورد غفلت تحلیل گران غربی قرار گرفته این است که در هیچ یک از این مراتب همکاری و بده و بستان علمای شیعه با دربار سلطنتی، هیچ گاه سلطنت از جانب فقهای شیعه مشروع قلمداد نشده است و همواره همکاری عالمان شیعه با دربار به سود دین و مردم بوده است. به طور کلی:

(روحانیت در ایران، واسطه میان مردم و حکومت بوده است. به عبارت دیگر، روحانیت مانع ظلم حکومتها به مردم بوده اند. این واسطه بودن روحانیت موجب ثبات ایران بوده است، چرا که از یک طرف از ظلم حکومت جلوگیری می کرده است و از طرف دیگر، موجب انصاف مردم شده است. هر زمان که حکومت به ایفای نقش روحانیت بی اعتنائی کرده است، سقوط خود را رقم زده بود.)¹⁰⁵

از سوی دیگر، هیچ گاه عالم شیعی، بویژه برای معیشت شخصی خود، مواجب بگیر دربار نبوده است. علمای شیعه در حقیقت، امانت داران وجوهات شرعی مردم متدین بوده اند و همواره مبالغ هنگفتی در اختیار آنان بوده است که از جمله موارد شرعی مصرف آن اموال، محصلان علوم شرعی که خود علما مصداق اتمّ و بارز آن بودند، می باشد. به رغم این، علما حتی از این اموالی که شرعاً اجازه صرف آن را داشتند، بسیار کم و در موارد بسیار خاص در جهت معیشت شخصی خود استفاده می کردند، تا چه رسد، گرفتن مواجب از پادشاهانی که به لحاظ شرعی، نه منصب آنان را مشروع می دانستند و نه گرفتن هدایا از آنان را. و این از اشتباه های بسیار ناپسندی است که شریعتی مرتکب شده و آن را محور ارزیابیهای خود در بسیاری از جاهای دیگر قرار داده است.

حضرت امام (ره) در یکی از سخنرانیهای خود، بی آن که نامی از شریعتی بیاورد، به نقد این نظر وی می پردازد و می گوید:

(نباید کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی، رضوان الله علیه، محقق ثانی، رضوان الله علیه، شیخ بهایی، رضوان الله علیه، با اینها - یعنی حکومت - روابطی داشتند و می رفتند سراغ اینها، همراهی شان می کردند، خیال کنند که اینها مانده بودند برای جاه و عرض می کنم عزت، و احتیاج داشتند به این که شاه سلطان حسین یا شاه عباس عنایتی به آنها بکنند. این حرفها نبوده در کار.)¹⁰⁶

3-4. تناقض در سکوت و قیام روحانیت: از آن جا که معیارها و ملاکهای شریعتی به شکل تعریف نشده و غیر منطقی به کار گرفته شده اند، وی را از یک ارزیابی منسجم و دقیق درباره نسبت میان سنت و مدرنیسم از سویی و درباره رده بندی روحانیت و رسالت گروه آنها، از سوی دیگر، محروم کرده است. از باب نمونه، وی از سویی می نویسد:

(دفاع، نگاهبانی و جانبداری از این جامعه علمی، نه تنها وظیفه هر مسلمان مؤمن است، بلکه از آن جا که آخرین و

تنهاترین سنگر است که در برابر هجوم فرهنگی غرب، ایستادگی می کند، وظیفه هر روشنفکر مسؤول است ولو معتقد به مذهب هم نباشد. من به عنوان کسی که رشته کارش تاریخ و مسائل اجتماعی است، ادعا می کنم که در تمام این دو قرن گذشته، در زیر هیچ قرارداد استعماری امضای یک آخوند نجف رفته نیست، در حالی که در زیر همه قراردادهای استعماری، امضای آقای دکتر و آقای مهندس فرنگ رفته هست. (باعث خجالت بنده و سرکار!) از طرف دیگر، پیشاپیش هر نهضت مترقی ضد استعمار در این کشورها همواره و بدون استثناء قیافه یک [یا] چند عالم راستین اسلامی و بخصوص شیعی وجود دارد.) 107

از سوی دیگر می نویسد:

(روحانیت شیعه، ثمره هزار سال جهاد و شهادت مستمر شیعی در تاریخ اسلام را با 400 سال سازش اخیرش با دستگاه ظلم بر باد داد. اما سکوتش در این 40 سال، از آن سازش 400 ساله اش ایمان براندازتر بود و از این چهل سال سکوت، 22 ساله اخیرش از شهریور 20 تا خرداد 42 از همه ناموجه تر و شوم تر و وحشتناک تر است و از این 22 سال، غفلت و عزلت و بی دردی و بی مسؤولیتی و غیبتش از صحنه، میان سالهای شهریور 20 تا مرداد 32 از همه بدتر.) 108

نمی توان هم معتقد شد که همه نهضت‌های ضد استبدادی و ضد استعماری در عقبه تاریخی ما به رهبری روحانیت بوده و در عین حال جریان روحانیت را به 400 سال سکوت و سازش با دستگاه ظلم متهم کرد. با نگاهی اجمالی به چند سده اخیر تاریخی مان، شاهد نهضت‌هایی چون: ملاعلی کنی، میرزا مسیح مجتهد، میرزای شیرازی، محمدخیابانی، میرزا کوچک خان، حاج آقا نورالله، مدرس، شیخ فضل الله، کاشانی، امام خمینی خواهیم بود که همه آنها به رهبری روحانیت شیعه صورت گرفته و گستره آنها نیز، تمام سده های اخیر گذشته تاریخی مان را پوشش می دهد. چگونه می توان دم از 400 سال سکوت و غفلت و خیانت و... زد؟ و اگر همه نهضت‌های ضد استعماری به رهبری روحانیت بوده است، چگونه می توان این جریان را عقب مانده، متحجر و به دور از زمان خواند؟ تحجر جریان روحانیت تهمتی ناروا بر نسلی است که حیات تاریخی اش را جز با خونش استمرار بخشیده است.

پاسخ شریعتی در قبال نهضت‌های ضد استبدادی و ضد استعماری که روحانیت شیعه طلایه دار آنها بوده است، این است که:

(هرچند هیچ گاه جامعه شیعه و حوزه روحانیت شیعه از تکان و از جنبش و از حرکت‌های انقلابی خالی نبوده است، اما نه به عنوان یک جریان عمیق و دامنه داری که در مسیر حرکت فکری متن حوزه باشد، بلکه به عنوان قیام اعتراض و ظهور روح های انقلابی و شخصیت‌های پارسا و آگاه و دلیری که به خاطر وفادار ماندن به ارزش‌های انسانی و پاسداری از حرمت و عزت اسلام و مسلمین، گاه و بی گاه در برابر استبداد، فساد و توطئه های استعماری قیام می کرده اند، اما کار شخصیت‌هایی چون سید جمال 109، میرزای شیرازی، طباطبایی، ثقه الاسلام، مدرس، میرزا کوچک خان، خیابانی و امروز، طالقانی و حتی آیت الله خمینی - که مرجع بزرگ عصر ما هستند - نماینده روح حاکم بر حوزه نیست و این است که آنان در حرکت و دعوت خویش در میان روشنفکران و نسل جوان یاران بیش تر می یابند تا در داخل حوزه و از میان هم قطاران خویش، و چه بسا که این قیامها موقعیت روحانی آنان را تضعیف می کند.)

وی در جای دیگر می نویسد:

(این شخصیتها در طول این صد سال گرچه درخشان ترین چهره های برجسته روحانیت شیعه به شمار می آیند و قدرت و اثرگذاری کارشان را از ایمان مذهبی و مقام روحانی خویش می گیرند، و اساساً قیام شان حتی در تحریم ضد استعماری تنباکو و یا مبارزات ضد استبدادی مشروطه، یک قیام اسلامی و بر اساس مسؤولیت دینی شان استوار بوده است، در عین حال، با همه عمق و عظمت تأثیر که گاه کارشان پیدا می کرده و نهضتی را که آغاز می کرده اند، یک نهضت دینی به شمار می رفته است، هرگز با یک جهان بینی نوین اسلامی و اصلاح فکری و مکتب خاص ایدئولوژیک به همراه نبوده است، تا آنان را از دیگر مکتب‌های فکری رایج ممتاز سازد و غالباً نموداری از هوشیاری سیاسی رهبر و دلیری و ایمان و تقوای او بود، نه نماینده یک مکتب فکری نوین. این است که ما نهضت‌های سیاسی - اسلامی بسیار داریم، اما نهضت فکری جدیدی نداشته ایم. به طوری که حتی در مشروطه که یک انقلاب عمیق اجتماعی همراه با فرهنگ، فکر و ادبیات انقلابی و سیاسی و اجتماعی خاص خویش است، با این که بنیان گذاران و رهبران بزرگ آن روحانیون برجسته و وعاظ انقلابی و مترقی

بزرگ بوده اند، می بینیم روح و بینش مشروطه بیش از آن چه تحت تأثیر جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تأثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است و این است که می بینیم که تنها کار علمی که عالم شیعی در مشروطه می کند، کتاب (تنزیه المله و تنبیه الامه) نائینی است که آن هم، تنها و تنها، توجیه فقهی مشروطه فرنگی است، وگرنه نقش اساسی رهبران روحانی ما در مشروطه، تکیه بر اصول اخلاقی و انسانی از قبیل عدالت، آزادی، برابری، قانون و محکومیت ظلم و جور و استبداد بوده است، و نقش اساسی اسلام، استخدام ایمان مذهبی در مسیر انقلاب است. و نه ارائه فلسفه سیاسی و فرهنگ انقلابی ای که از متن ایدئولوژی اسلام یا مکتب تشیع برخاسته باشد. (110)

سؤال این است که چگونه ممکن است، بستر اجتماعی و حتی فکری حوزه های علمیه مستعد چنین قیامهایی نباشد، اما رهبران قیامهای بزرگ تاریخ معاصر ما همه و همه مرهون و مدیون خروجیهای همین حوزه های علمیه باشند؟ نمی توان باور کرد که افرادی که شریعتی از آنان به عنوان قهرمانان تاریخ معاصر ما یاد می کند، خود به تنهایی چنین قیامهایی را صورت داده باشند. این ادعا نیز که عالمان مجاهد ما یاوران خود را بیش از آن که از متن حوزه های علمیه به دست آورده باشند، از میان توده ها و مردم غیر روحانی به دست آورده اند نیز - ضمن پذیرش این مطلب که توده مردم همواره از مبارزات عالمان دینی استقبال کرده اند - نادرست و غیرموجه است و اسناد و مکتوبات تاریخی خلاف آن است. آن چه شریعتی به عنوان نهضت‌های بیدارگرانه به رهبری روحانیت شیعه یاد کرده، تنها بخشی از رسالتی است که روحانیت مبارز شیعه در برابر دستگاه استبداد و استعمار انجام داده است. رسائل جهادیه، رسائل حجابیه، بیانیه ها و فتاوای سیاسی - اقتصادی که علیه سلطه اقتصادی بیگانگان صادر شده است، بخشهای مهمی از همین رسالت است که بیش تر آنها از نظر شریعتی پنهان مانده است.

3-5. آرزوی چشم اندازی واهی برای جامعه های اسلامی: جریان شناسی غلط و اشتباه شریعتی از مهم ترین جریان تاریخ معاصر ما باعث شده تا وی چشم انداز و آینده ای را برای گام بعدی تکامل مان ترسیم و آرزو کند که عین انحطاط و سقوط است. شریعتی تکامل و رشد جامعه های اسلامی را در آینده بسته به چند چیز می کند:

اسلام منهای روحانیت:

(من از وقتی امیدوار شدم که اسلام به جایی رسیده که از انحصار روحانیت خارج شده است. با مرگ روحانیت رسمی ما، اسلام خوشبختانه نخواهد مرد. 111 اکنون، خوشبختانه همان طوری که دکتر [مصدق] تز اقتصاد منهای نفت را طرح کرد، تا استقلال نهضت را پی ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز اسلام منهای آخوند در جامعه تحقق یافته است و این موفقیت موجب شده است که هم اسلام از چهارچوب تنگ قرون وسطی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر و طرز فکر منحط و جهان بینی انحرافی و خرافی و جهالت پرور و تقلید سازی، که مردم را عوام کالانعام بار آورده بوده و روشنفکر را دشمن مذهب و ترسان و گریزان از اسلام، آزاد شده است و هم اسلام آزاد، بتواند از کنج محرابها و حجره ها و تکیه ها و انحصار به مراسم تعزیه و مرگ، به صحنه زندگی و فکر و بیداری و حرکت و زاینده‌گی پا گذارد و به جای درگیری بی معنی با شیخی و صوفی و سنی و وهابی و فلسفی و کلامی که ادامه جنگهایی که موضوعاً منتفی است و صحنه ندارد، با مکتبهای مارکسیستی و اگزیستانسیالیستی و صهیونیسم و استعمار غرب زدگی و ارتجاع و جهل و استثمار و تضاد طبقاتی و هجوم ارزشهای فرهنگی دنیای امروز و فلسفه های انحرافی و هنرهای ضد اجتماعی و همه توطئه های خطرناک جدید ضد اسلامی و ضد مردمی صف آرایی کند.) 112

حضرت امام (ره) بدون این که نامی از شریعتی ببرد 113 در نقد این نظر وی در جاها و مناسبتهای گوناگون می گوید: (این طور نیست که شما خیال بکنید که ما اسلام را می خواهیم، اما ملا نمی خواهیم. مگر می شود اسلام بی ملا؟ این را از خودتان کنار نزنید، بگویید که ما اسلام را می خواهیم، ملا نمی خواهیم، این خلاف عقل است، این خلاف سیاست است. اگر شما بخواهید خودتان باشید و منهای آخوند، تا قیامت هم زیر بار دیگران هستید. 114 ما بیزار هستیم از آن که بگوید اسلام منهای روحانیت. اسلام منهای روحانیت خیانت است. دانشگاهی ها بیدار باشید، تز اسلام منهای روحانیت یعنی لاسلام. 115 می خواهند با نیت فاسد خود و با تز اسلام منهای روحانیت، روحانیت اسلام را که معارض منافع اربابان هستند بکوبند. ملت باید توجه به این طور فکر استعماری و حيله مغرضانه غربی داشته باشد. 116 کوشش می کنند اسلام نباشد، دیگر هرچه می خواهد باشد. در مملکت ما روحانی قدرت نداشته باشد، ولو کمونیست قدرت داشته

باشد. اینها دنبال این هستند. اینها از روحانی می ترسند، چون از اسلام می ترسند. از روحانی و اهل محراب می ترسند، برای این که مروج اسلام است و لهذا، نغمه این که اسلام باشد منهای روحانیت، معنایش این است که اسلام باشد منهای اسلام. اگر روحانیت نباشد، اسلام را هیچ کس نمی تواند نگه دارد¹¹⁷. من این را از اول گفتم که آقا اگر شما بخوند را استثنا کنید از جمعیت خودتان، هیچ کاری نمی توانید انجام بدهید، برای این که توده ها با اینها هستند، اینها مظهر اسلام اند. شما بخواهید مملکت تان را اصلاح کنید، منهای آخوند اصلاح بردار نیست¹¹⁸. اگر دیدید که با روحانیت شما موافق اند، بدانید که با قرآن هم موافق اند. اگر گفتند اسلام منهای روحانیت، بدانید با اسلام موافق نیستند، این را برای گول زدن می گویند. اسلامی که گوینده ندارد، اسلام نیست. اسلام که توی کتاب نیست، کتابش را هم فردا از بین می برند. آن که روحانیت را می خواهد ببرد، کتاب روحانیت را هم می خواهد بریزد دور. اگر روحانیت رفت، تمام کتب دینی ما به دریا ریخته می شود.¹¹⁹

استاد محمد رضا حکیمی نیز در این باره می نویسد:

(سه نظریه درباره روحانیت است: اول اسلامی منهای روحانیت (مطلقاً)؛ دوم اسلام به علاوه روحانیت (مطلقاً)؛ سوم اسلام به علاوه روحانیت آگاه و متعهد و درگیر (روحانیت تصفیه شده). نظریه نخست و نظریه دوم بزرگ ترین خیانت است و نظریه سوم مورد قبول عقل و عرف و اعتبار و مورد پسند وجدان عالی اجتماع است.)¹²⁰

3-6. تکرار نقدهای منطقی به شکل غیر منطقی: بسیاری از نقدهای شریعتی بر نظام اقتصادی، آموزشی و تبلیغی روحانیت، پیش از وی، از سوی خود عالمان و به شکلی منطقی و باوقار مطرح شده است. به نظر می رسد، شریعتی همان نقدها را در قالبهایی که در جاهایی خارج از عرف ادب اجتماعی و در جاهایی خارج از سیاق منطقی می نماید، مطرح کرده است. فرازهای زیر از نوشته های عالمان حوزوی درباره مباحثی که بعدها شریعتی نیز مطرح کرده است، مؤید این ادعاست:

1. شهید بهشتی و نظام اقتصادی روحانیت:

(در میان پیروان ادیان بزرگ و کوچک آسمانی و غیر آسمانی، غالباً طبقه خاصی به نام روحانی بوده که موقعیت و وظایف مخصوص داشته و همواره از مزایای مالی و غیرمالی اجتماعی برخوردار بوده است. در میان یهود، دستگاه روحانیت، دستگاه بسته ای بود و جز فرزندان لاوی کسی نمی توانست در این طبقه وارد شود. در اسلام سِمَت خاصی به نام روحانیت، نظیر آن چه در میان پیروان بسیاری از ادیان هست و تقریباً شغل و حرفه خاص روحانیون شمرده می شود، سراغ نداریم. یادگرفتن معارف و احکام دو مرحله دارد: مرحله اول در حدود احتیاج شخصی است که بر اساس (طلب العلم فریضه علی کان مسلم) بر همه کس واجب عینی است. مرحله دوم افزون بر احتیاج شخصی و به اندازه لازم برای یاد دادن به دیگران است که واجب کفایی است. بدین معنی که باید در میان مسلمانان عده ای کافی به معارف دین آشنا و برای یاد دادن به دیگران مجهز باشند. ولی نه آن که داشتن این فضیلت امتیازات حقوقی و قانونی نظیر آن چه در لاوی یهود و برهمن هند می باشد، به دست آرند، یا آن که یاد گرفتن و یاد دادن حقایق اسلام شغل و حرفه برای آنها شود و از راه آن درآمدی به دست آرند و هزینه زندگی خود و عائله خود را تأمین کنند. تحصیل علوم دینی که واجب است، باید از اغراض مادی و امتیازطلبی منزله باشد. تحصیل علوم و فنون لازم دیگر از قبیل پزشکی و... واجب کفایی است، ولی در این میان فرقی هست؛ آنها که این فنون زندگی را تحصیل می کنند پس از فراغت از تحصیل می توانند آن را شغل و حرفه خود قرار دهند و هزینه زندگی خود را از این راه تأمین کنند، ولی به کسانی که علوم اسلامی تحصیل می کنند چنین حقی داده نشده است. گرفتن مزد برای فتوی دادن یا بیان مسائل و احکام و معارف دین در فقه ما از محرمات شمرده شده است. باید اعتراف کرد که بهره مندی از علوم اسلامی و تظاهر به زهد و تقوی و افتخار مصاحبت با پیغمبر و نظایر اینها از همان آغاز مورد سوء استفاده قرار گرفت و ابوهریره ها برای گفتن یک حدیث دروغ، پول ها گرفتند و مقام ها و منصب ها یافتند. زاهدنمایان دکان تازه باز کردند. کم کم به آن جا رسید که بسیاری از آلودگی های روحانی ادیان، دیگر به مسلمانان نیز، سرایت کرد.)¹²¹

2. شهید بهشتی و لباس روحانیت:

(در عصر ما بسیاری از مردم، حتی برخی از خواص به جای آن که اشخاص را به ملاک علم و فضیلت و تقوی بشناسند، به

لباس می شناسند. بسیاری از مردم، هرکس را که در این لباس ببینند، روحانی می دانند بی آن که به خود زحمت دهند و درباره علم و تقوی او که دو رکن اصلی است، تحقیق کنند. ولی آیا می توان این پندار مردم را به حساب فقها و علما و دانشمندان گذاشت؟ در کدام کتاب، کدام رساله عملی دیده اید و از زبان کدام عالم یا مسأله گو شنیده اید که در شرایط امام جماعت چنین یا چنان گفته باشد؟ اگر این گونه پندارهای عامیانه که ناشی از سهل انگاری مردم در شناخت حق و باطل است، به علما نسبت داده شود، آیا افترا و تهمت نیست؟ در رساله های علمی، شرایط صحت هرکدام از کارهای روحانیت از قبیل اجرای صیغه عقد و طلاق، وعظ و اندرز دینی، تبلیغ دین و... با کمال صراحت بیان شده و یک کلمه درباره شرط لباس نوشته نشده است. به عنوان مثال؛ در کار خطیر مرجعیت تقلید با کمال صراحت گفته شده است که از هر مرد زنده، آزاد، پرهیزگار و پاک زاد که در فقه شیعه مجتهد و صاحب نظر باشد و در فقه دانانتر از او شناخته نشود، می توان تقلید کرد. کدام یکی از این شرایط که همه جوانب احتیاط در آن مراعات شده، به لباس ارتباط دارد؟(122)

3. شهید مطهری و داستان قدرت و حرّیت روحانیت:

(شاید همه دستگاه های روحانی جهان غیر از شیعه، بودجه شان منحصرّاً از راه موقوفات و صدقات جاریه باشد. در اکثر شهرستانهای ایران، مدارس علوم دینی ساخته شده و املاک زیاد با عایدات سرشار وقف آن مدارس شده است. در حال حاضر، یگانه بودجه ای که عملاً سازمان روحانیت ما را می چرخاند و نظام روحانی ما روی آن بنا شده و روحانیت ما طرز و سبک سازمانی خود را از آن دریافته و تأثیرات زیادی در همه شؤون دینی ما دارد، سهم امام است. توجه سهم امام از طرف عامه مردم به کسی، تابع تشخیص و حسن ظن آنهاست، اما این که طرف واقعاً صلاحیت دارد یا ندارد، تابع این است که عامه مردم تا چه اندازه در تشخیص خود اشتباه نکرده باشند و عواملی غیر از صلاحیت واقعی طرف دخالت نکرده باشد، برنده نهایی، سهم امام است. همین بودجه مستقل و اتکاء به عقیده مردم است که سبب شده در مواقع زیادی با انحراف دولتها معارضه کنند و آنها را از پای درآورند، ولی از طرف دیگر، نقطه ضعف روحانیت شیعه نیز همین است. روحانیت شیعه اجبار و الزامی ندارند که از دولتها اطاعت کنند، اما ناگزیرند سلیقه و عقیده عوام را رعایت کنند و حسن ظن آنها را حفظ کنند. غالب مفاسدی که در روحانیت شیعه است، از همین جا است. اگر اتکاء روحانی به مردم باشد، قدرت به دست می آورد، اما حرّیت را از دست می دهد و اگر متکی به دولتها باشد، قدرت را از کف می دهد، اما حرّیتش محفوظ است، زیرا معمولاً توده مردم معتقد و باایمان، اما جاهل و منحط و بی خبر و در نتیجه با اصلاحات مخالف اند و اما دولتها معمولاً روشنفکرند، ولی متجاوز. روحانیت متکی به مردم قادر است با مظالم و تجاوزات دولتها مبارزه کند و در نبرد با عادات و افکار جاهلانه مردم، ضعیف و ناتوان است، ولی روحانیت متکی به دولتها در نبرد با عادات و افکار جاهلانه نیرومند است و در نبرد با تجاوزات و مظالم دولتها ضعیف.) (123)

4. شهید مطهری و نظام آموزشی روحانیت:

(طلاب علوم دینیّه کنکور ورودی ندارند و لذا ممکن است کسی که صلاحیت ورود در این مؤسسه مقدس را ندارد، وارد شود و چون امتحانی در کار نیست، طلاب در بالا رفتن از کتاب پایین تر به کتاب بالاتر آزادند و بدیهی است که بسیار اتفاق می افتد که افرادی پیش از آن که مراتب پایین را طی کنند، گام به بالا می گذارند و تحصیلات شان متوقف و خودشان دل سرد می گردند. طلاب استعدادیابی نمی شوند و در نتیجه ممکن است کسی که استعداد فقاقت یا فلسفه یا کلام یا ادبیات یا تاریخ یا تفسیر و غیره دارد، در غیر رشته ای که استعداد دارد بیفتد و استفاده کامل از وجودش نشود. رشته های تحصیلی علوم دینیّه اخیراً بسیار به محدودیت گراییده و همه رشته ها در فقاقت هضم شده، خود رشته فقه در مجرای افتاده که از صد سال پیش به این طرف از تکامل باز ایستاده است. در حوزه های علوم دینی، ادبیات عرب خوانده می شود، اما به متد غلطی؛ نتیجتاً طلاب علوم دینی پس از سالها تحصیل ادبیات عرب با آن که قواعد زبان عرب را یاد می گیرند زبان عرب را یاد نمی گیرند، نه می توانند با آن تکلم کنند و نه می توانند از زبان عربی فصیح استفاده کنند، یا به عربی فصیح بنویسند. مباحثه و شیوع علم اصول در عین این که یک نوع قدرت و هوشیاری در اندیشه طلاب ایجاد می کند، یک نقص دارد و آن این است که طرز تفکر طلاب را از واقع بینی در مسائل اجتماعی دور می کند و به واسطه این که حتی منطق تعقلی ارسطویی نیز به قدر کافی تحصیل و تدریس نمی شود، روش فکری طلاب بیش تر جنبه جدلی و بحثی دارد و این بزرگ ترین عاملی است که سبب می شود طلاب در مسائل اجتماعی واقع بینی نداشته باشند.) (124)

(چرا شخصیت‌های برجسته ما همین که روی کار می آیند از انجام منویات خود عاجزند؟ چرا حوزه های علمیه ما از صورت دانشگاه دینی به صورت دانشکده فقه درآمده است؟ چرا فضایی ما همین که معروف و مشهور شدند، اگر معلومات دیگری غیر از فقه و اصول دارند، روی آنها را می پوشانند و منکر آنها می شوند؟ چرا بیکاره و علف هرزه در محیط مقدس روحانی ما زیاد است، به طوری که یک زعیم روحانی مجبور است برای آب دادن یک گل، خارها و علف هرزه های زیادی را آب بدهد؟ چرا در محیط روحانی ما سکوت و سکون و مرده وشی بر منطق و تحرک و زنده صفتی ترجیح دارد؟ چرا حریت فکر و عقیده در میان روحانیت ما کم تر وجود دارد؟ چرا برنامه تعلیمات طلاب و محصلین علوم دینی مطابق احتیاجات روز تنظیم نمی شود؟ چرا روحانیون ما به جای این که پیشرو و پیشتاز و هادی قافله اجتماع باشند همیشه از دنبال قافله حرکت می کنند؟) 125

5. شهید مطهری و آفت عوام زدگی روحانیت:

(آفتی که جامعه روحانیت ما را فلج کرده و از پا درآورده است، (عوام زدگی) است. عوام زدگی از سیل زدگی، زلزله زدگی، مار و عقرب زدگی بالاتر است؛ این آفت عظیم معلول نظام مالی روحانیت است. روحانیت ما در اثر آفت عوام زدگی نمی تواند چنان که باید، پیشرو باشد، بلکه مجبور است در عقب قافله حرکت کند. خاصیت عوام این است که همیشه با گذشته و آن چه به آن خو گرفته پیمان بسته است. حق و باطل را تمیز نمی دهد. عوام هر تازه ای را بدعت یا هوی و هوس می خواند. ناموس خلقت و مقتضای فطرت و طبیعت را نمی شناسد. از این روی، با هر نویی مخالفت می کند و همیشه طرفدار فقط وضع موجود است. روحانیت عوام زده ما چاره ای ندارد از این که آن گاه که مسأله ای اجتماعی می خواهد عنوان کند، به دنبال مسائل سطحی و غیر اصولی برود و از مسائل اصولی صرف نظر کند. روحانیت عوام زده ما چاره ای ندارد از این که همواره سکوت را بر منطق، سکون را بر تحریک، نفی را بر اثبات ترجیح دهد، زیرا موافق طبیعت عوام است. حکومت عوام چنان منشأ رواج بی حد و حصر ریا و مجامله و تظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن به هیکل و شیوع عناوین و القاب بالابلند در جامعه روحانیت ما شده که در دنیا بی نظیر است. حکومت عوام است که آزادمردان و اصلاح طلبان روحانیت ما را دل خون کرده و می کند.) 126

6. شهید مطهری و لباس روحانیت:

(روحانیون از لحاظ لباس با دیگران متفاوت شده اند و لباس مخصوص پیدا کرده اند همچنان که سپاهیان و نظامیان و برخی اصناف دیگر، مثل پرستاران نیز لباس مخصوص دارند. در تشکیلات روحانیت برخلاف سایر تشکیلات، هرکسی بدون مانع و رداع می تواند از لباس مخصوص آن استفاده کند. بسیار دیده می شود که افرادی که نه علم دارند و نه ایمان، به منظور استفاده از مزایای این لباس به این صورت درمی آیند و موجب آبروریزی می گردند.) 127

7. محمد رضا حکیمی و نظام آموزشی روحانیت:

(قرآن کریم شامل بیش از 6000 آیه است و آیات فقهی، یعنی آیات الاحکام معروف، بین 150 تا 500 آیه است. فقیه در اصطلاح قرون پس از صدر اسلام، به کسی گفته می شود که علم فقه بداند، یعنی پس از سالها تحصیل و زحمت و کسب علوم و مقدمات، صاحب اطلاع اجتهادی درباره همان 500 آیه بشود که کم تر از یک دوازدهم قرآن است. این در حالی است که قرآن به تمام و کمال و با همه آیات و حقایقش، هادی و سازنده جامعه انسان و نجات بخش مردمان و اقوام است، نه تنها با یک دوازدهم آیات. چه بسا یکی از علل عقب افتادن مسلمین همین است که همراه آنان با یک دوازدهم کتاب خدا هدایت شده اند، نه با همه آن (مانند بیماری که با یک دوازدهم نسخه پزشک معالجه بشود، نه با همه آن.) 128

تأمل در نقدها و آسیبهای بالا، به روشنی نشان می دهد که ریشه برخی نقدهای شریعتی که به ظاهر درست می نماید، به این گونه نقدها برمی گردد، اما با ادبیاتی نیش دار و گزنده؛ به گونه ای که خواننده احساس می کند، نویسنده بیش از این که قصد اصلاح داشته باشد، قصد عقده گشایی داشته است.

پی نوشتها:

1. مجموعه آثار، دکتر علی شریعتی، ج2/ 184، انتشارات قلم.

2. همان، ج7/ 215-216.

3. همان، ج 22 / 320-322.

4. همان، ج 5 (ما و اقبال) / 82-83.

5. همان / 84.

6. همان، ج 26 / 371.

7. همان، ج 26 / 374.

8. همان.

9. همان، ج 22، 318-319.

10. (شریعتی و روحانیت)، رضا احمدی، هفته نامه پیام هاجر / 55-56، تاریخ 27/3/78.

11. برگرفته از سخنرانی آیت الله جوادی آملی در شبکه چهار سیمای جمهوری اسلامی ایران در تاریخ 16 رمضان 1425.

12. مجموعه آثار، شریعتی، ج 21 / 245.

13. شریعتی و روحانیت / 70.

14. مجموعه آثار، ج 17/128.

15. الویه روا از زاویه دیگری به مزایای فقه شیعه اشاره می کند و می نویسد:

(روحانیت شیعه نسبت به سایر مکتبهای فکری غیر مسلمان بازتر است. آیت الله ها آثار خارجی، حتی نوشته های مارکس و فویرباخ را نیز خوانده اند. این حالت روحانیون شیعه تعجب آور است؛ زیرا با وجود این باز بودن درباره نظریات مدرن، آنان بی نهایت سنت گرا می باشند و همین طور پشت نظریات فقهی آنها یک فکر فلسفی نیز وجود دارد)

تجربه سیاسی اسلام / 183-185

16. مجموعه آثار، شریعتی ج 10 / 85.

17. همان، ج 22 / 314.

18. شریعتی و روحانیت / هفته نامه هاجر / 55.

19. مجموعه آثار، ج 27 / 238-239.

20. شریعتی و روحانیت، هفته نامه هاجر / 65-66.

21. همان / 64.

22. مجموعه آثار، ج 20 / 112.

23. همان، ج 4 / 390-391.

24. همان، ج 26 / 275-277.

25. همان، ج 9 / 185-188.

26. همان، ج 9 / 191-196.

27. همان، ج 20/112.

28. همان، ج 20 / 119.

29. همان، ج 7 / 101.

30. همان، ج 9 / 185-188.

31. این واژه، در فارسی به معنی دانشمند، پیشوای دینی و معلم به کار رفته است. نخستین مورد کاربرد واژه آخوند در ایران، به مثابه عنوانی احترام آمیز برای روحانیون دانشمند، به دوره تیموریان مربوط می شود، چنانکه امیر علی شیرنوازی، استاد خود، مولانا فصیح الدین نظامی را به سبب دانش گسترده اش در علوم معقول و منقول و ریاضیات، آخوند خطاب می کرده است. در سراسر دوران صفویه حرمت این کلمه حفظ شده و جز بر مردمان بسیار دانشمند اطلاق نگردیده است. در این دوره، تنی چند از بزرگان فلسفه، از جمله ملا صدرا و ملا نصرالله همدانی آخوند نامیده شده اند. در عصر قاجار، کاربرد این کلمه گسترش بیش تری یافت و شامل مدرّسان مکتب خانه ها نیز گردید. با این همه، این کلمه در میان دانشمندان آن روزگار هنوز جایگاهی والا داشت و مثلاً ملا محمد کاظم خراسانی، مشهورترین فقیه و مدرّس پایان دوره

قاجار، آخوند نامیده می شود. اما ظاهراً در این دوران، عنوان آخوند برای سادات علما به کار نمی رفته است. در دوران حکومت پهلوی کاربرد این واژه بسیار گسترده شد و سیاست دستگاه حاکم نیز بر آن بود که از حرمت آن کاسته شود و حتی مورد استعمال استهزاءآمیز پیدا کند. اکنون این کلمه به گونه ای عام به معنای پیشوای دینی به کار می رود. دایره معارف بزرگ اسلامی، ج 1، ص 150.

درباره معنای واژه ملا، نوشته اند:

(مفاهیم واژه ملا متعدد و در عین حال جالب است، هرچند این کلمه اصلاً به معنی کسی که با لباس خاص و ادعاهائی که در دانش دارد، عضوی است از گروه های مذهبی که هنوز به مقام اجتهاد نرسیده باشد، اما این واژه درباره هر کسی که سواد داشته باشد، یا حتی بی سواد هم باشد به کار می رود. (تعلیقات برهان قاطع، محمد معین، ج 4/ 2030 تهران 1330؛ لغت نامه دهخدا، جزء 1، تهران، 1325.) شاید گسترش مفهوم ملا به این سبب باشد که ملا اغلب در مکتب محلی (مدرسه ابتدائی) درس می داد یا در منازل اعیان و اشراف معلم خصوصی بود. ملا در حومه مجاور خودش در مسائل مذهبی بصیرترین شخص به شمار می رفت، و بنابراین بر همسایگانش اعمال قدرت کلی می کرد. به همین جهت، هنگامی که دارالفنون کتابهایی درباره پیش گیری از بیماریهای مایه کوبی چاپ کرد، آنها را میان ملاها توزیع کرد، تا اهمیت مطالب آنها را به مردم گوشزد کنند.)

فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران/ 49، تهران، 1340.

(اشتقاق ملا از واژه عربی مولی (آقا و ولی) مفهوم قدرت را تأکید می کند. دانش و قدرت ملا به تکالیف روزمره دینی، مانند پیش نمازی مسجدهای کوچک، موعظه روز جمعه و اجرای مراسم نامزدی و عروسی گسترش یافت. دانش مذهبی ملا از مجتهد کم تر بود و از این رو، همانند دیگر مؤمنان، ناگزیر می بایست به انتخاب خود از مجتهدی تقلید کند. (لیکن شایسته یادآوری است که بسیاری از علما که به مقام اجتهاد رسیده بودند، عنوان (ملا) را هم مانند بخشی از لقب خودشان حفظ می کردند، مانند ملا آقا دربندی و ملا علی کنی).

ارتباط میان مجتهد و ملا نتایج خصوصی تر دیگری دربرداشت؛ بدین معنی که در شرایط خاص ایجاب می کرد که ملا به عنوان نایب مجتهد عمل کند. بنابراین، به نیابت مجتهد اعتبار اسناد را تصدیق می کرد و مهر او به مثابه مهر مجتهد بود. زکات و سایر وجوه که به مجتهد تعلق می گرفت، فراهم می آورد و در عین حال خود نیز مزدی دریافت می کرد. منبع درآمد دیگری که ملا را به مجتهد وابسته می کرد، اوقاف بود؛ بدین معنی که ملا می توانست با گرفتن توصیه ای از مجتهد از اوقاف سهمی ببرد. بهره ای که از این راه عاید ملا می شد، اغلب برای گذران او بسنده نبود و بخصوص در نواحی دور افتاده تر، ملا برای تدارک این کمبود درآمد، به خرده فروشی و کشاورزی متوسل می شد. به تعبیر دیگر، ملاها قدرت مجتهدها را افزایش می دادند، هر قدر عده ملاهای وابسته به یک مجتهد بیش تر بود، قدرت طبیعی مجتهد مزبور بیش تر می شد و در هنگام لزوم، ملاها نقش قدرت اجرایی مجتهد را داشتند.)

دین و دولت در ایران / 26 - 28

32. مجموعه آثار، دکتر علی شریعتی، ج 22 / 197.

33. همان، ج 22 / 314-315.

34. همان، ج 5 / 82.

35. همان، ج 9 / 186.

36. همان، ج 9 / 191.

37. همان، ج 9 / 120-122.

38. همان، ج 29 / 584-583.

39. همان، ج 21 / 28؛ ج 20 / ص 401.

40. همان، ج 20 / 401.

41. دکتر رضا داوری در نقد چنین رویکردی به دین می نویسد:

(گاهی این جا و آن جا می خوانیم و می شنویم که می گویند اگر دین را به صورت دنیاپسند درنیاوریم، یا آن را با اجزا

فرهنگ جدید درنیامیزیم، بیم آن می رود که دین بر باد رود، یا مهجور و غریب بماند.

اولاً، این طرح دنیایی کردن دین و بریدن پیوند اعتقادات از ساحت قدس است.

ثانیاً، اگر اثری داشته باشد اعتقادات را تباہ می کند، نه این که به آن صورت دیگر بدهد.

ثالثاً، نه فقط کمکی در رسیدن به نتیجه و منظور اجتماعی - سیاسی (اگر منظور اصلاح و پدید آوردن نظم و سامان باشد) نمی کند، بلکه آشوب و تفرقه پدید می آورد، دلیل همه این مطالب این است که برنامه ریزی تغییر دین بر مبنای تلقی سطحی و نادرست از دین و جماعه و تحول فرهنگی و اجتماعی گذاشته شده است.

گویی اولاً، اعتقاد دینی یک نسبت و اتصال مکانیکی است که هروقت لازم باشد می توان آن را کم و زیاد و شدید و ضعیف و به طور کلی دست کاری کرد.

ثانیاً، از پیش معلوم است که کدام نسبت و تلقی دینی باعث پیشرفت یا رکود در فلان زمینه اجتماعی و سیاسی می شود و می توان آن را طوری تنظیم کرد که نتیجه مطلوب به دست آید و بالاخره، ثالثاً، همه رشته های پیوند دینی و اعتقادی به دست ماست که اگر بخواهیم سر رشته را نگه داریم، یا سست کنیم یا رها سازیم و... و تغییری از آن سو نیست و هرچه از این سو بشود آن سو می پذیرد.)

فلسفه در بحران/ 37-38.

42. مجموعه آثار، ج 29/ 584-583.

43. دین و نگرش نوین/ 137.

44. هرمن رندال در این خصوص می نویسد:

(روش عقل که در آغاز امید می رفت صحت و اهمیت عقاید دینی را کاملاً ثابت کند، وقتی نتایج منطقی آن معلوم شد، نه فقط اعتقاد به وحی آسمانی را از میان برد، بلکه به دست شکاکان ظاهراً دین عقلی و طبیعی را نیز غیر ممکن کرد.) سیر تکامل عقل نوین، ج 2/ 589.

45. شیخ ابراهیم زنجانی؛ زمان، زندگی، خاطرات، علی ابوالحسنی (منذر) / 60-61، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، چاپ اول.

46. در عصر ما شیخ فضل الله نوری مثال گویای این ادعاست. درباره شیخ فضل الله نوری تصریح شده که علاوه بر علوم دینی، در تاریخ و جغرافیا و هیأت و نجوم نیز دست داشته است. ضیاء الدین دُری، مدرّس فلسفه و علوم عقلی در تهران، که با نوری بارها دیدار داشته می گوید:

(مراتب علمی شیخ را هیچ کس از دوست و دشمن، منکر نبود. ولكن گمان می کردند که فقط معلومات او منحصر به همان فقه و اصول است. نگارنده در چند جلسه فهمیدم، قطع نظر از جنبه فقاہت، از بقیه علوم هم اطلاع کافی دارند. از جمله، علم تاریخ و جغرافیا که اغلب فقها از این دو علم بی بهره می باشند.

حتّی در این اواخر نزد مرحوم میرزا جهان بخش منجم، مشغول خواندن علم نجوم و اسطرلاب بود. من عرض کردم: جناب آقا، در این آخر عمر برای چه علم نجوم تحصیل می کنید؟ فرمود: من از این علم چون بهره نداشتm و این مسأله برای من، یعنی اهل علم، کُلّیتاً بد است که از این علم معروف بی بهره باشند، بمیرم و این علم را بدانم، بهتر است که بمیرم و ندانم.)

تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران، ادیب هروی/ 141؛

مجله خاطرات وحید، ش 19، 15 اردیبهشت - 15 خرداد 1352/ 9-01.

آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی، که پدرش، آیت الله حاج شیخ علی، از خواص اصحاب شیخ فضل الله بود، با تأکید بر (جامعیت علمی شیخ نوری) اظهار می داشت:

(در علم هیأت مرحوم حاج میرزا عبدالغفار خان نجم الدوله معروف - که تقویم صدساله ایران را ایشان نوشته و هنوز هم صورت تقویم نویسی به برکت همان استخراج صد ساله آن مرحوم است - خدمت مرحوم شیخ، علم کلام می خواند و حاج شیخ نیز که در هیأت و نجوم ید طولایی داشته، در این قسمت با ایشان بحث علمی هیّوی می فرمود. شیخ مخصوصاً برای انس دادن اصحاب حوزه و اطرافیان خود به قسمتهای هیّوی و اصطلاحات نجومی، تقویمی با اصطلاحات فنی مربوط به این قسمت چاپ کرده بودند که بین خودشان به نام تقویم رقومی خوانده می شد و اشخاص ناآشنا با

هیأت و نجوم، از آن تقویم چیزی درک نمی کردند. و وقتی که مثلاً در میان خودشان، اشخاصی از ساعات عقد و نکاح و این قبیل چیزها سؤال می کردند، آنها از تقویم مخصوص خودشان جواب می دادند، که ما هیچ چیز از آن نمی فهمیدیم و حتی نمی توانستیم بخوانیم. اگر نمونه ای از آن تقویم پیدا شود خیلی ارزش دارد.)

47. مدرس در پنج دوره تقنینیه، محمد ترکمان، ج 1/ 255 (نطق مدرس در جلسه 75 مجلس، 13 اسفند 1300).

48. مجموعه آثار، ج 35/ 62.

49. همان، ج 9/ 45-35.

50. همان، ج 9/ 57-56.

51. همان، ج 9/ 126.

52. همان، ج 10/ 96.

53. همان، ج 9/ 133.

54. همان، ج 9/ 124-122.

55. همان، ج 1/ 9-7.

56. همان، ج 1/ 14-9.

57. با مخاطب های آشنا/ 13.

58. مجموعه آثار، ج 1/ 14-9.

59. همان، ج 19، حسین وارث آدم/ 128-028.

60. همان، ج 26/ 277-275.

61. همان، ج 67/ 68-21.

62. همان، ج 26/ 374-371.

63. همان، ج 27/ 250-248.

64. همان، ج 10/ 129.

65. همان، ج 10/ 36.

66. همان، ج 10/ 136-134.

67. همان، ج 22/ 319-318.

68. همان، ج 1/ 35-34.

69. جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران، رسول جعفریان/ 290-289.

70. دلیل این امر که به خلاف غرب ستیزی شریعتی، نوع غرب زده ها و غرب گراها از حامیان و طرفداران وی می باشند و از دیدگاه های وی دفاع می کنند، همین است که شریعتی، اگرچه در سطح اجمال، خود ضد غرب است، اما در سطح تفصیل خود یک غربی است.

71. مجموعه آثار، ج 20/ 293.

72. روشنفکران دینی و مدرنیته در ایران پس از انقلاب/ 140-140.

73. مجموعه آثار، ج 5/ 84-82.

74. مجموعه آثار، ج 27/ 28-25.

75. مجموعه آثار، ج 27، ص 252.

76. ریشه های انقلاب ایران/ 41-40.

77. حکومت تحصیل دار و اسلام شیعه در انقلاب ایران/ 203.

78. همان/ 203.

79. مجموعه آثار، ج 10/ 36.

80. برای اطلاع بیش تر از جایگاه روابط مذهبی و دینی در منظومه روابط اجتماعی شیعیان ایرانی، ر. ک: اسلام و

تنگناهای انسان متجدد، سید حسین نصر، ترجمه ماشاءالله رحمتی، فصل نهم، (اسلام در ایران). سهروردی، تهران، چاپ اول، 1383.

81. برای اطلاع از تقوای قضایی علمای شیعه، ر. ک: کارنامه شیخ فضل الله نوری / 30-36.

82. همائی نامه / 18، به نقل از: سیره صالحان / 176-177.

83. منتخب التواریخ / 777، به نقل از: کارنامه شیخ فضل الله نوری / 52-53.

84. فورتسکیو، کاپیتان انگلیسی، در گزارشی که در اواخر سلطنت احمدشاه از رجال و شخصیت‌های زنجان تهیه کرده، درباره حاجی وزیر می نویسد:

(رهبر عمده سوسیال دمکرات در زنجان است... زمینداری نسبتاً بزرگ و مورخ است).

ل. س. فورتسکیو [کاپیتان انگلیسی]، رجال تهران و برخی

ولایات شمال غرب ایران، ترجمه محمد علی کاظم بیگی / 118.

85. فرهنگ عمید، ذیل واژه قدک می نویسد، قدک، به جامه کرباسی که آن را آبی یا نیلی رنگ کرده باشند، گویند.

86. شیخ ابراهیم زنجان، زمان، زندگی، خاطرات / 82-83.

87. همان.

88. دین و سیاست در عهد صفوی / 17-18.

89. رجال کشی / 441.

90. در روایتی آمده که از نظر امام جواد (ع)، زیدیه، واقفه و ناصبی ها برای او یکسان هستند و این به دلیل ضدیتی بود

که آن زمان زیدیه در برابر ائمه شیعه از خود نشان می دادند، ر. ک، رجال کشی / 391.

91. اخبار البلدان / 304.

92. دین و سیاست در عهد صفوی / 21-22.

93. النهایه / 356-357.

94. المقنعه / 811-812.

95. السرائر / 203.

96. تذکره الفقهاء، ج 2 / 583.

97. قواعد الاحکام / 132.

98. الدروس / 330.

99. مفتاح الکرامه، ج 4 / 113.

100. جواهر الکلام، ج 22 / 170-155.

101. دین و سیاست در عهد صفوی / 23-24.

102. یک نمونه دیگر از این دست قضاوتها در عبارت ذیل دیده می شود:

(همان طور که سلسله قاجاریه قدرت سیاسی خود را در بخشهای مختلف کشور تثبیت می کرد، علمای اصولی نیز سلطه مذهبی انحصاری خود را به ضرر اخباریون و صوفیه گسترش می دادند. یک چنین پیوندی بین قاجاریه و علمای اصولی صرفاً یک حادثه تاریخی نبود، ظهور علمای اصولی و به دست آوردن موقعیت مسلط مذهبی انحصاری و ظهور قاجاریه دو فرآیند تاریخی تقویت کننده دوجانبه بودند. قاجارها دارای تبار چادرنشین بودند و پیشینه قبیله‌ای، نه برای آنها مشروعیت تأمین می کرد و نه یک ساخت اداری برای حکومت بر کشور. رشد علمای اصولی به دلیل توانایی آنها در انجام وظایف آموزشی، قضایی و مشروعیت دهی برای دولت قاجار تقویت گردید. علما انحصار دستگاه آموزشی کشور را در دست گرفتند و به نظر می رسید که این مسأله باعث شده بود که علما در خصوص اوضاع اقتصادی عمومی در کشور جایگاه قابل توجهی به دست آورد که این مسأله از اوایل قرن نوزدهم به بعد آغاز شده بود. توسعه نظریه سیاسی شیعه در دوره قاجاریه نیز این فرآیند را نشان می دهد.)

طبقه، سیاست و ایدئولوژی در ایران / 153-154.

103. مشروع در این عبارت غیر دقیق است، مگر این که از باب خیرالموجودین بدان قایل شویم.

104. اسلام و تنگناهای انسان متجدد/ 243-244.

105. (چارچوبی برای مطالعه هویت ایرانی)، ابراهیم فیاض، دو هفته نامه پگاه حوزه، ش 149/3، 21 آذر 1383.

106. صحیفه نور، ج 3/ 238-241، به نقل از جریانه‌ها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران/ 304.

107. همان، ج 22/ 318-319.

108. همان، ج 27/ 252.

109. البته شریعتی به مبارزات سید جمال نیز نقد وارد می کند و می نویسد:

(اما آن چه را به عنوان ضعف کار سید جمال و شاگردش عبده می توان بیان کرد، یکی دوگانگی شخصیت سید جمال و عبده است، بدین گونه که سید جمال به عنوان یک مصلح بزرگ اسلامی بیش از آن چه از چنین شخصیتی انتظار می رود، غرق در مسائل دیپلماتیک و تلاشهای سیاسی می شود و بسیار کم تر از آن چه از چنین شخصیتی با چنین رسالتی شایسته است و بایسته، از مسائل فکری و تلاشهای ایدئولوژیک دور می ماند، و همین انتقاد را، منتهی، به طور معکوس، درباره عبده می توان کرد: او نیز، آن چنان در مسائل علمی غرق است که نمی تواند در تلاشهای سیاسی سید جمال با او هم گامی کند و پا به پایش برود.) مجموعه آثار، ج 27، 242.

(و دیگری این که سید جمال مبارزه سیاسی را از بالا شروع کرد، در حالی که او به عنوان یک انقلابی برخاسته از متن مردم، حتی از طبقات روستا، و نیز به عنوان یک متفکر متمدن مسلمان، باید به میان توده مردم می رفت و مخاطبش مردم می بود.) مجموعه آثار 27/ 244.

110. مجموعه آثار، ج 27/ 246.

111. همان، ج 10/ 129.

112. همان، ج 1/ 7-9.

113. حضرت امام، به طور مستقیم به نقد شریعتی نپرداخته است. یکی از محققین تاریخ و اندیشه معاصر در این باره می نویسد:

(مبنای سیاست امام در این باره آن بود که به هر حال کوشید، تا درباره اختلاف شریعتی و مخالفان اش، به گونه ای جانب احتیاط را بگیرد؛ زیرا آن را مسأله ای فرعی می دید و در کنار مبارزه با شاه، اهمیت چندانی برای آن قائل نبود. با این حال حاضر نبود انتقادهایی را که از دکتر شریعتی شده و به نظرشان بی مورد می آمد، بپذیرد؛ به عوض، خود اشکالاتی را به صورتی کاملاً آرام مطرح می کردند.

گروهی از کارگران در 20 تیر 58 خدمت امام می رسند و از ایشان می خواهند موضع گیری روشن و مناسب درباره شخصیت اسلامی مرحوم شریعتی داشته باشد.

امام می گوید: (من جواب از این نمی دهم. همین مسأله، مسأله ایجاد اختلاف است؛ یعنی مسأله اسباب این می شود که شما یک دسته بشوید، آنها یک دسته بشوند).

در مرداد سال 56 هم آقای عزیزیان ضمن نامه ای به امام از ایشان خواسته بود تا درباره کتابهای شریعتی اظهار نظر کند.

امام در پاسخ نوشتند: (من صلاح نمی دانم در چیزهایی که موجب اختلاف می شود، دخالت کنم.)

جریانه‌ها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران، رسول جعفریان/ 301، 306.

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ اول 1380.

114. صحیفه امام، ج 3/ 245-246، 10/1/1356.

115. صحیفه نور، ج 7/ 486. 4/3/1358.

116. همان، ج 7/ ص 466. 3/3/1358.

117. همان، ج 8/ 43-44. 11/3/1358.

118. همان، ج 5/ 279 و 280. 3/10/1357.

119. صحیفه نور، ج 7/ 461 و 462.